

کتاب در نظر گرفته به منظور شرکت در مسابقه حضوری کتابخوانی

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خلاصه کتاب
انسان ۲۵۰ ساله

خلاصه و گزیده‌ای از

بیانات مقام معظم رهبری

درباره‌ی

زندگی سیاسی – مبارزاتی ائمه معصومین (علیهم السلام)

فهرست مطالب

۶ اشاره
۸ مقدمه
۱۰ فصل اول: پیامبر اعظم (ص)
۱۰ بعثت خاتم، آغاز بیداری
۱۱ شالوده ریزی نظام اسلامی
۱۴ حراست از نظام اسلامی
۱۶ تثبیت نظام اسلامی
۱۹ فصل دوم: امامت
۲۱ چهار دوره‌ی جریان امامت
۲۵ فصل سوم: امیرالمومنین (ع)
۲۶ دوران سکوت و همکاری
۲۷ دوران خلافت
۲۸ اقتدار، مظلومیت و پیروزی در زندگی امیرالمومنین (ع)
۳۰ فصل چهارم: حضرت فاطمه الزهرا (سلام الله علیها)
۳۳ فصل پنجم: امام حسن (ع)
۳۵ پر شکوه ترین نرمش قهرمانانه‌ی تاریخ
۳۹ فصل ششم: امام حسین (ع)
۴۰ هدف قیام امام حسین (ع)
۴۴ فصل هفتم: حرکت زینب کبری (سلام الله علیها) و سفیران کربلا
۴۴ حرکت امام سجاد (ع) در دوران اسارت
۴۶ فصل هشتم: شرایط اجتماعی و سیاسی پس از حادثه‌ی کربلا
۴۸ فصل نهم: امام سجاد (ع)

۴۹.....	اهداف امام سجاد (ع).....
۵۰.....	بیانات امام سجاد (ع)؛ تجلی گاه مبارزه‌ی سیاسی.....
۵۲.....	تاکتیک آغاز دوره‌ی سوم حرکت ائمه (علیهم السلام).....
۵۳.....	برخورد شدید امام سجاد (ع) با علمای درباری.....
۵۵.....	فصل دهم: امام محمد باقر (ع).....
۵۵.....	دوران سازندگی فکری و تشکیلاتی.....
۵۹.....	فصل یازدهم: اواخر حکومت بنی امیه و امامت امام صادق (ع).....
۶۰.....	شرح زندگی امام صادق (ع)، درهاله‌ای از ابهام.....
۶۲.....	فصل دوازدهم: امام صادق (ع).....
۶۳.....	دعوت امام صادق (ع) به امامت:.....
۶۴.....	تبلیغ و بیان احکام دین به شیون‌های فقه شیعی.....
۶۶.....	فصل سیزدهم: تشکیلات پنهان.....
۶۹.....	فصل چهاردهم: امام کاظم (ع).....
۷۰.....	تلاش خستگی ناپذیر و توسل به شیوه تقیه.....
۷۴.....	فصل پانزدهم: امام رضا (ع).....
۷۹.....	فصل شانزدهم: امام جواد، امام هادی و امام عسکری (ع).....
۸۱.....	فصل هفدهم: غایت حرکت انسان ۲۵۰ ساله.....

اشاره

کتاب «انسان ۲۵۰ ساله» برگزیده‌ای از بیانات، سخنرانی‌ها و متون دست نویس رهبر عظیم الشان انقلاب حضرت آیت ا... العظمی خامنه‌ای پیرامون زندگی معصومین (علیهم السّلام) است. نام این کتاب بر اساس این نظر ارزشمند انتخاب شده است که ائمه طاهرین (علیهم السّلام) همچون یک انسان واحد هستند که از سال ۱۱ هجری (شهادت پیامبر اعظم صلی... علیه وآله) تا ۲۶۰ هجری (شهادت امام حسن عسکری علیه السلام) کشتی اسلام را در توفان حوادث گوناگون هدایت نموده و در هر شرایطی بهترین تصمیم و عملکرد الهی را داشته است و اگر هریک از آن بزرگواران در شرایط یکدیگر زندگی می‌کردند نیز دقیقاً همان تصمیم را می‌گرفتند.

این کتاب را نمی‌توان مثل یک کتاب قصه و رمان خواند و از آن رد شد. الگوی زندگی ائمه اطهار، یک الگوی منسجم، طرح‌دار، و مرتب است. بررسی زندگی یکپارچه‌ی انسانهایی که ۲۵۰ سال با یک ایدئولوژی و جهان‌بینی اما با تاکتیک‌های مختلف زندگی کرده‌اند، می‌تواند الگویی مناسب برای همه دوران‌ها باشد. و برای دوستداران و شیعیان ائمه علیهم السلام، می‌تواند شناختی بسیار فراتر از حد آگاهی از چند اتفاق تاریخی در زندگی ائمه به وجود آورد، و این چیزی است ذهن حقیقت جوی جوانان نسل امروز بسیار بدان نیازمند است. برای درک درست زندگی سیاسی مبارزاتی هر کدام از ائمه و نسبت آن با دیگر ائمه، باید یک نگاه جامع داشته باشیم. محتوای کتاب به دنبال انتقال مفهومی متعالی از مسیر و مقصود زندگی مجاهدانه‌ی

ائمه است و از این رو، بیش از آنکه یک کتاب تاریخی صرف باشد، یک فرا تحلیل تاریخی است که به جای شرح و تفصیل وقایع زندگی ائمه، نگاهی کل گرا به زندگی هر یک از معصومین با توجه به بستر تاریخی دوره‌ی مربوطه و در راستای مقصود واحدی که همه‌ی این بزرگواران دنبال می‌کردند ارائه می‌دهد.

در راستای بهره برداری مفید و بیشتر با توجه به محدودیت زمان در یک اتفاق عظیم دانشجویی، به مناسبت برگزاری دوازدهمین المپیاد ورزشی دانشجویان پسر علوم پزشکی سراسر کشور، معاونت فرهنگی و دانشجویی دانشگاه علوم پزشکی اصفهان اقدام به برگزاری مسابقه‌ای از متن خلاصه شده این کتاب ارزشمند نموده است تا برکت و سوغات سفری معنوی باشد از این حضور بزرگ دانشگاهی. با توجه به اینکه این کتاب خود تالیف و گردآوری است از سخنرانی‌ها و متون دست نوشته، خلاصه نویسی مطالب با حفظ امانت نسبت به سیر منطقی و ساختار کتاب صورت گرفته است، بطوری که تلخیص هر فصل بر اساس سر فصل‌ها و عناوین متن تالیفی انجام گرفته است. در این روش، به منظور حفظ ارتباط محتوایی مطالب کتاب، مطالبی که ارتباط مستقیم با زمینه‌ای که در آن آورده شده‌اند نداشتند و یا تکراری و توضیحی بودند، حذف گردیده و یا به قسمتی در بخشی دیگر اضافه شده‌اند. بدیهی است مطالعه اصل کتاب به تمامی عاشقان و شیفتگان ولایت توصیه می‌گردد.

مقدمه

غربت ائمه علیهم السلام به دوران زندگی این بزرگواران منتهی نشد، بلکه در طول قرن‌ها، عدم توجه به ابعاد مهم و شاید اصلی از زندگی این بزرگواران، غربت تاریخی آنها را استمرار بخشید. یقیناً کتابها و نوشته‌ها در طول این قرون، از ارزش بی نظیری برخوردارند، زیرا توانسته‌اند مجموعه‌ای از روایاتی را که در باب زندگی این بزرگواران هست، برای آیندگان به یادگار بگذارند. لکن عنصر "مبارزه سیاسی حاد"، که خط ممتد زندگی ائمه هدی علیهم السلام را در طول ۲۵۰ سال تشکیل می‌دهد، در لا به لای روایات و احادیث و شرح حالهای ناظر به جنبه‌های علمی و معنوی، گم شده است. زندگی ائمه علیهم السلام را ما باید به عنوان درس و اسوه فرا بگیریم، نه فقط به عنوان خاطره‌ای شکوهمند و ارزنده؛ و این، بدون توجه به روش و منش سیاسی این بزرگواران، ممکن نیست.

این بزرگواران یک واحدند، یک شخصیت اند. شک نمی شود کرد که هدف و جهت آنها یکی است. پس ما به جای اینکه بیاییم زندگی امام حسن مجتبی علیه السلام را جدا و زندگی امام حسین علیه السلام را جدا و زندگی امام سجاد علیه السلام را جدا تحلیل کنیم تا احیاناً در دام این اشتباه خطرناک بیافتیم که سیره این سه امام به خاطر اختلاف ظاهری با هم متعارض و مخالفند باید یک انسانی را فرض کنیم که ۲۵۰ سال عمر کرده، و در سال یازدهم هجرت قدم در یک راهی گذاشته و تا سال دویست و شصت هجری این راه را طی کرده است.

ائمه علیهم السلام از لحظه وفات رسول الله (ص) تا سال دویست و شصت، در صدد بودند که حکومت الهی را در جامعه اسلامی به وجود بیاورند، این، اصل مدعا است. البته نمی توانیم بگوییم که می خواستند حکومت اسلامی را در زمان خودشان یعنی هر امامی در زمان خودش به وجود بیاورند؛ آینده‌های میان مدت و بلندمدت و در مواردی هم نزدیک مدت وجود داشت. همه‌ی کارهای ائمه علیهم السلام، غیر از آن کارهای معنوی و روحی که مربوط به اعتلای نفس یک انسان و قرب او به خدا است یعنی درس، حدیث، علم، کلام، محاجه با خصوم علمی، با خصوم سیاسی، تبعید، حمایت از یک گروه و رد یک گروه، در این خط است.

بعد از آن که دیدند که تشکیل یک نظام اسلامی، تشکیل یک دنیای اسلامی آن طوری که پیغمبران خواسته بودند بعد از دوران صدر اول، به کلی فراموش شد، جای نبوت و امامت را سلطنت گرفت، و ذهنهای مردم تحت تأثیر عملکرد خائنانه آن عالمانی که سر در آخور مطامع و محبت‌های مادی ارباب حکومت و ملک داشتند، قرار گرفت، بعد که اینها را دیدند یک نقشه کلی در زندگی ائمه به وجود آمد. یکی از هدفهای ائمه که خیلی هم مهم بود، تبیین درست اسلام و تفسیر حقیقی قرآن و افشاگری تحریف‌ها و تحریف کننده‌ها بود. کار مهم دیگر تبیین مسئله «امامت» بود. اگر ائمه علیهم السلام غیر از این دو کار دیگری نداشتند، کافی بود که بگوییم زندگی ائمه از اول تا به آخر یک زندگی سیاسی است.

این که ائمه علیهم السلام یک حرکت سیاسی، تشکیلاتی وسیع و گسترده را انجام میدادند این ناگفته مانده و ذکر نشده است. ائمه علیهم السلام همه شان به مجرد اینکه بار امانت امامت را تحویل می گرفتند، یکی از کارهایی که شروع می کردند یک مبارزه سیاسی بود برای گرفتن حکومت. تمام این نزاعی که شما در طول دوران زندگی بین آنها و دستگاه‌های ظلم و جور مشاهده می کنید بر سر همین قضیه است.

فصل اول:

پیامبر اعظم (ص)

کار مهم پیامبر خدا (ص)، دعوت به حق و حقیقت و جهاد در راه این دعوت بود. در مقابل دنیای ظلمانی زمان خود، پیامبر اکرم دچار تشویش نشد. چه آن روزی که در مکه تنها بود، یا جمع کوچکی از مسلمین او را احاطه کرده بودند و در مقابلش سران متکبر عرب، صنایع قریش و گردنکشان، با اخلاقیهای خشن و با دستهای قدرتمند قرار گرفته بودند، و یا عامه مردمی که از معرفت نصیبی نبرده بودند، در برابر آنها وحشت نکرد. و چه آن وقتی که حکومت اسلامی تشکیل داد و خود در موضع رئیس این حکومت، قدرت را به دست گرفت. آن روز هم، دشمنان و معارضان گوناگونی در مقابل پیامبر بودند؛ چه گروههای مسلح عرب و وحشی هایی که در بیابانهای حجاز و یمامه همه جا پراکنده بودند و چه دو ابرقدرت آن روز عالم یعنی ایران و امپراتوری روم. پیامبر در این صحنه دعوت و جهاد، یک لحظه دچار سستی نشد و با قدرت، جامعه اسلامی را پیش برد، تا به اوج عزت و قدرت رساند.

بعثت خاتم، آغاز بیداری

پیامبر گرامی اسلام (ص) می فرماید: «بعثت لا تتم مکارم الاخلاق». بعثت با یک هدف در عالم پدید آمد که مکرمت‌های اخلاقی و فضیلت‌های روحی بشر عمومیت پیدا کند و به کمال برسد. و تا کسی خود دارای بهترین‌ها اخلاق نباشد، نمی تواند کسی را هدایت کند و آن فضیلت فقط در

پیامبر خاتم(ص) پیدا شد و می‌شود. پیامبر اکرم (ص)، در جوانی مشغول به تجارت شدند و در راه خدا خرج کردند. کوه حرا رفتن ایشان، نگرش عظیم ایشان به هستی و کیهان باعث شد ریشه‌های اخلاق و سیرت نیکو در ایشان جوانه زند و در چهل سالگی دل ایشان نورانی‌ترین دل‌ها شد. و در این موقع بود که خدای متعال، کلام و نور خود را بر دل ایشان فرود آورد.

این مخلوق بی نظیر الهی، این انسان کامل که قبل از نزول وحی الهی به این مرحله از کمال رسیده است، از اولین لحظه بعثت، یک جهاد مرکب همه جانبه دشوار را آغاز کرد و بیست و سه سال در نهایت دشواری این جهاد را پیش برد. جهاد او در درون خود، جهاد با مردمی که از حقیقت هیچ ادراکی نداشتند و جهاد با آن فضای ظلمانی مطلق بود. از همه طرف فتنه‌ها مردم را می‌فشرده؛ دنیاطلبی، شهوترانی، ظلم و تعدی، رذائل اخاقي در اعماق وجود انسان‌ها، و دست تعدی قدرتمندانی که بدون هیچ مانع و رادعی به سوی ضعف دراز بود. این تعدی نه فقط در مکه و جزیره العرب، بلکه در برترین تمدن‌ها، چون امپراتوری ایران و روم نیز رسوخ کرده بود. اولین سلول‌های پیکره‌ی امت اسلامی در همان روزهای دشوار مکه با دست توانای پیامبر(ص) بناشد. ایشان بود که توانست بجای تعصب‌ها، غیرت و ورزی‌های غلط و قساوت‌ها و ظلم‌ها و افکار زنده نهال سبز زندگی را بکارد.

شالوده ریزی نظام اسلامی

این امت سازی فقط سیاست نبود؛ یک بخشی از آن، سیاست بود. بخش عمده دیگر آن، تربیت یکایک افراد بود. یک عده‌ای اسلام را فقط مسئله فردی دانستند و سیاست را از اسلام گرفتند، درحالی‌که نبی مکرم اسلام در آغاز هجرت اولین کاری که کرد، سیاست بود. بنای جامعه اسلامی، تشکیل حکومت اسلامی، تشکیل نظام اسلامی، تشکیل قشون اسلامی، نامه نوشتن به سیاستمداران بزرگ عالم، ورود در عرصه سیاسی عظیم بشری آن روز، سیاست است.

سیره نبی اکرم در دوران ده ساله حاکمیت اسلام در مدینه، یکی از درخشان ترین دوره‌های حکومت در طول تاریخ بشری است. دوران شالوده ریزی نظام اسلامی و ساختن یک الگو و نمونه از حاکمیت اسلام برای همه‌ی زمانها و دورانهای تاریخ انسان و همه‌ی مکانهاست. هدف پیامبر از هجرت به مدینه این بود که با محیط ظالمانه و طاغوتی و فاسد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی که آن روز در سرتاسر دنیا حاکم بود، مبارزه کند و هدف، فقط مبارزه با کفار مکه نبود؛ مسئله، مسئله جهانی بود. لذا پیغمبر به مدینه آمد تا این نظام نمونه را به وجود آورد. اینکه چقدر بتوانند آن را ادامه دهند و بعدی‌ها چقدر بتوانند خودشان را به آن نزدیک کنند، بسته به همت آنهاست. پیغمبر نمونه را می‌سازد و به همه‌ی بشریت و تاریخ ارائه می‌کند. نظامی که پیغمبر ساخت، شاخص‌های گوناگونی دارد که در بین آنها هفت شاخص از همه مهم تر و برجسته تر است.

شاخص اول، ایمان و معنویت است. انگیزه و موتور پیش برنده حقیقی در نظام نبوی، ایمانی است که از سرچشمه دل و فکر مردم می‌جوشد و دست و بازو و پا و وجود آنها را در جهت صحیح به حرکت در می‌آورد. شاخص دوم، قسط و عدل است. اساس کار بر عدالت و قسط و رساندن هر حقی به حق دار بدون هیچ ملاحظه‌ای است. شاخص سوم، علم و معرفت است. در نظام نبوی، پایه همه چیز، دانستن و شناختن و آگاهی و بیداری است. شاخص چهارم، صفا و اخوت است. در نظام نبوی، درگیریهای برخاسته از انگیزه‌های خرافی، شخصی، سودطلبی و منفعت طلبی مبعوض است و با آن مبارزه می‌شود. شاخص پنجم، اصلاح اخلاقی و رفتاری است. انسانها را تزکیه و از مفساد و رذائل اخلاقی، پیراسته و پاک می‌کند. شاخص ششم، اقتدار و عزت است. جامعه و نظام نبوی، توسری خور، وابسته، دنباله رو و دست حاجت به سوی این و آن دراز کردن نیست. شاخص هفتم، کار و حرکت و پیشرفت دائمی است. توقف در نظام نبوی وجود ندارد.

پیغمبر به مجرد اینکه وارد مدینه شد، کار را شروع کرد. از جمله شگفتیهای زندگی آن حضرت این است که در طول این ده سال، یک لحظه را هدر نداد. روزی که شتر ایشان در کنار خانه فقیرترین مردم عرب مدینه نشست، مساوات خواهی و تعامل اجتماعی ایشان برای کل جهان مشخص شد. اولین اقدام پیامبر (ص)، ایجاد وحدت است. همه‌ی مردم مدینه که مسلمان نشدند؛ اکثراً مسلمان شدند و تعداد بسیار کمی هم نامسلمان ماندند.

در زمان ورود پیامبر(ص) به مدینه، سه قبیله یهودی، قبیله‌ی بنی قینقاع، قبیله‌ی بنی النضیر و قبیله‌ی بنی قریظه در مدینه ساکن بودند. خصوصیت این یهودیها در این بود اولاً که ثروت اصلی مدینه، بهترین مزارع کشاورزی، بهترین تجارت‌های سود ده و سودبخش ترین صنایع ساخت در اختیارشان بود. بیشتر مردم مدینه در موارد نیاز به اینها مراجعه می‌کردند، یعنی از لحاظ مالی، ریش همه در دست یهودی‌ها بود. دوم اینکه بر مردم مدینه برتری فرهنگی داشتند. چون اهل کتاب بودند و با معارف گوناگون، معارف دینی و مسائلی که از ذهن نیمه وحشی‌های مدینه، بسیار دور بود، آشنا بودند، لذا تسلط فکری داشتند. در واقع اگر بخواهیم به زبان امروز صحبت کنیم، یهودی‌ها در مدینه یک طبقه روشنفکر محسوب می‌شدند. خصوصیت سوم این بود که با جاهای دوردست هم ارتباط داشتند؛ یعنی محدود به فضای مدینه نبودند. پیغمبر اکرم یک میثاق دست جمعی عمومی ایجاد کرد. پیغمبر میثاقی نوشت که مورد قبول همه قرار گرفت. این میثاق درباره تعامل اجتماعی، معامات، منازعات، دیه، روابط پیغمبر با مخالفان، با یهودیها و با غیرمسلمانها بود، بطوریکه زمینه برای وحدت کل مسلمین جهان فراهم شد.

اقدام بعدی بسیار مهم، ایجاد اخوت بود. اشرافی‌گری و تعصب‌های خرافی و غرور قبیله‌ای و جدایی قشرهای گوناگون مردم از یکدیگر، مهم ترین بلای جوامع متعصب و جاهلی آن روز عرب بود. پیغمبر با ایجاد اخوت،

اینها را زیر پای خودش له کرد. وقتی می‌خواستند برای مسجد مؤذن انتخاب کنند، خوش صداها و خوش قیافه‌ها زیاد بودند، معاریف و شخصیت‌های برجسته متعدد بودند، اما از میان همه‌ی اینها بلال حبشی را انتخاب کرد.

حراست از نظام اسلامی

مرحله دوم، حراست از این نظام بود. موجود زنده رو به رشد و نمو که همه‌ی صاحبان قدرت اگر او را بشناسند، از او احساس خطر می‌کنند، قهرماً دشمن دارد. اگر پیغمبر نتواند در مقابل دشمن، هوشیارانه از این مولود طبیعی مبارک حراست کند، این نظام از بین خواهد رفت و همه‌ی زحماتش بی‌حاصل خواهد بود؛ لذا باید حراست کند. پیغمبر نگاه می‌کند و می‌بیند پنج دشمن اصلی، این جامعه تازه متولد شده را تهدید می‌کنند. اول قبایل نیمه وحشی اطراف مدینه بودند. در هر کدام از آنها اگر نشانه صلاح و هدایت بود، با آنها پیمان بست. آنهایی که هدایت‌پذیر و صاحب‌پذیر نبودند منکوب کرد و سر جای خودشان نشانده.

دشمن دوم، مکه است که یک مرکزیت است و باید آن را سامان دهد. اینها باهم اختلاف داشتند، اما در مقابل این مولود جدید، با یکدیگر همدست بودند. پیغمبر می‌دانست خطر عمده از ناحیه آنهاست؛ بنابراین پیغمبر با این دشمن هم‌مدبرانه، قدرتمندانه، با صبر و حوصله، بدون دستپاچگی و بدون حتی یک قدم عقب‌نشینی برخورد کرد و روزبه‌روز و لحظه‌به‌لحظه به طرف جلو پیش رفت. در سال هشتم که کفار، نقض عهد کرده بودند، پیغمبر رفت و مکه را فتح کرد.

دشمن سوم، یهودیها بودند؛ یعنی بیگانگان نامطمئنی که علی‌العجاله حاضر شدند با پیغمبر در مدینه زندگی کنند؛ اما دست از موذیگری و اخلال‌گری و تخریب‌برنی داشتند. اینها دشمن سازمان‌یافته‌ای بودند. پیغمبر تا آنجایی که می‌توانست، با اینها مدارا کرد، اما بعد که دید اینها مدارا بردار نیستند، مجازاتشان کرد. اول، بنی‌قینقاع بودند که به پیغمبر خیانت کردند؛

اینها را کوچ داد و از آن منطقه بیرون کرد و تمام امکاناتشان برای مسلمانها ماند. دسته دوم، بنی النضیر بودند. اینها هم خیانت کردند لذا پیغمبر فرمود مقداری از وسایل تان را بردارید و بروید؛ اینها هم مجبور شدند و رفتند. دسته سوم بنی قریظه بودند که پیغمبر امان و اجازه شان داد تا بمانند و با اینها پیمان بست. اما اینها ناجوانمردی کردند و با دشمن پیمان بستند. پیامبر آنها را محاصره کرد. بیست و پنج روز بین اینها محاصره و درگیری بود؛ بعد پیغمبر همه‌ی مردان جنگی اینها را به قتل رساند؛ چون خیانتشان بزرگتر بود و قابل اصلاح نبودند. در هیچکدام از این قضایا، پیغمبر نقض عهد نکرد؛ آنها بودند که نقض عهد کردند.

دشمن چهارم، منافقین بودند. منافقین در داخل مردم بودند؛ کسانی که به زبان ایمان آورده بودند، اما در باطن ایمان نداشتند. پیامبر با اینها برخورد همراه با ملایمت داشت؛ چون اینها سازمان یافته نبودند و خطرشان، خطر فردی بود. پیغمبر با رفتار خود، غالباً هم اینها را شرمند می‌کرد. دشمن پنجم عبارت بود از دشمنی که در درون هر یک از افراد مسلمان و مؤمن وجود داشت. خطرناکتر از همه‌ی دشمن‌ها هم همین است. این دشمن در درون ما هم وجود دارد؛ تمایلات نفسانی، خودخواهی‌ها، میل به انحراف، میل به گمراهی و لغزشهایی که زمینه آن را خود انسان فراهم می‌کند. پیغمبر با این دشمن هم سخت مبارزه کرد؛ منتها مبارزه با این دشمن، به وسیله شمشیر نیست؛ به وسیله تربیت و تزکیه و تعلیم و هشدار دادن است. و پیامبر اکرم(ص) وقتی سربازان از جنگ بر می‌گشتند می‌فرمودند: جهاد اصغر را تمام کردید و از آن برگشتید ولی جهاد بزرگتر را آغاز کنید که از جهاد اصغر سخت تر است. جهاد با نفس خودمان.

پیغمبر(ص) در رفتار خود مدبرانه عمل کرد و سرعت عمل داشت. ایشان معصوم و پاکیزه بودند. این خودش مهم ترین عامل در اثرگذاری است. و اثر گذاری با عمل، به مراتب فراگیرتر و عمیق تر از اثرگذاری با زبان است. هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ نظامی، آگاه ترین مردم بود و با مومنین و مردم

خود همیشه صریح و شفاف حرف می‌زدند. اگر ما کارهای امروزمان را با آنچه که پیغمبر(ص) انجام داد مقایسه کنیم، آنگاه می‌فهمیم که پیامبر(ص) چه کرده است. اداره حکومت و ایجاد آن جامعه و ایجاد آن الگو، یکی از معجزات پیامبر(ص) است.

تثبیت نظام اسلامی

حادثه غدیر خم، یک حادثه بسیار مهم و تعیین کننده‌ی تاریخ اسلام است. به این حادثه از دو دیدگاه و از دو بُعد می‌شود نگاه کرد. یک بعد مخصوص شیعه است، یک بعد متعلق به همه‌ی فرق اسلامی است. بُعد دوم حادثه از لحاظ اهمیت، یک امر مشترک بین شیعه و سنی است. رسول خدا در سال دهم از هجرت به حج مشرف شدند با جمعی از مسلمانان از مدینه و از سایر نقاط جزیره العرب که مسلمان شده بودند. در این سفر پیغمبر اکرم از حج خانه خدا برای بیان مفاهیم اسلامی، چه سیاسی، چه نظامی، چه اخلاقی و چه اعتقادی استفاده کامل و شایان توجهی کردند. دو سخنرانی از رسول خدا در منی نقل شده است که در آنها رسول خدا همه‌ی مطالب عمده‌ای را که مسلمانان باید به آن توجه عمیق بکنند، تقریباً بیان کردند، و عمدتاً مسائل سیاسی است.

و در همین سخنرانیها رسول خدا حدیث «ثقلین» را هم ذکر کردند که می‌فرمایند: من وقتی از میان شما رفتم، دو چیز گران بها در میان شما می‌گذارم (کتاب الله و عترتی) قرآن را و عترتم را. و بعد دو انگشت سبابه را کنار هم قرار دادند و فرمودند: آن دو مثل این دو هستند، که دو انگشت سبابه هیچ تفاوتی با همدیگر ندارند. بعد مسئله ولایت را " و من كنت مولاة فلهذا علی مولاة " را اعلام می‌کنند و دست امیرالمؤمنین را می‌گیرند بلند می‌کنند که همه ببینند.

و آن بعدی که مورد نظر من است، بعد بین المللی اسلامی و بین الفرق اسلامی که مخصوص شیعه نیست، این است که اگر فرض کنیم که

پیغمبر(ص) در این اعلان، که حتماً این اعلام انجام گرفته و این جمله از زبان پیغمبر(ص) صادر شده، اگر فرض کنیم نمی خواست رسول خدا حکومت بلافضل امیرالمومنین (ع) را بیان کند، حداقل این بود که می خواست سوالات و پیوند و رابطه‌ی عمیق مسلمین با امرالمومنین (ع) و با عترت خود را در این بیان استقرار فرمود که در حدیث ثقلین در سخنرانی منی و غدیر خم آن را تصریح کردند.

پیغمبر(ص) در واقعه غدیر قصد دارند یک نمونه کامل از انسان طراز اسلام، از انسان مقبول و مورد پذیرش اسلام را ارائه بدهند بر مردم و به همه‌ی نسل‌های آینده و آن شخصیتی که همه‌ی مسلمان‌ها او را به عنوان جانشین پیغمبر (ص) قبول دارند باید برای همه‌ی مسلمان‌ها به عنوان یک الگوی کامل از انسان اسلامی، جاودانه بماند. و پیوند میان او و میان مسلمانان باید تا ابد به عنوان یک رابطه‌ی فکری، رابطه‌ی اعتقادی، رابطه‌ی عاطفی و رابطه‌ی عملی باقی بماند.

امیرالمومنین (ع) با این دیدگاه دیگر فقط متعلق به شیعیان نیست متعلق به همه‌ی مسلمان هاست. مخصوص امیرالمومنین (ع) هم نیست، بلکه عترت و خاندان پیغمبر(ص) و ائمه (علیهم السلام) که اولاد امیرالمومنین (ع) هستند آنها هم، چون که مشمول عترت هستند، آنها هم همواره به عنوان نمونه‌ی کامل انسان اسلامی در دیدگاه مسلمان‌ها باید باقی بمانند.

امروز همه‌ی مسلمان‌ها احتیاج دارند که از معارف اسلامی که از طریق اهل بیت (علیهم السلام) پیغمبر(ص) می‌رسد استفاده کنند، فرق نمی کند که معتقد باشند به امامت امیرالمومنین (ع) و امامت اولاد او یا معتقد نباشند. البته شیعه عقیده‌ی حق و متضاد قطعی از این حدیث را خلافت بلافضل می‌داند و به او معتقد و پایبند است. آنهایی که به این عقیده پای بند نیستند ارتباط و پیوند فکری و عقلانی و اعتقادی و عاطفی خودشان را از خاندان پیغمبر(ص) و از امیرالمومنین (ع) باید قطع نکنند. لذا مسئله‌ی غدیر، بعد ایجاد پیوند میان علی ابن ابی طالب (ع) و عترت (ع) پیغمبر(ص)

با آحاد مسلمان‌ها است، حال همه‌ی مسلمان‌ها است. مسئله‌ی غدیر یک مسئله‌ی تاریخی صرف نیست، نشانه‌ای از جامعیت اسلام است. برای پاک کردن رسوبات جاهلی از اعمال این جامعه و مستقیم نگه داشتن خط هدایت اسلامی بعد از زمان پیغمبر (ص)، یک تدبیری لازم است. اگر این تدبیر انجام نمی‌شد، کار ناتمام بود. اینکه در آیه‌ی سه سوره‌ی مبارکه‌ی مانده می‌فرمایند «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی»: تصریح به همین معناست که این نعمت، نعمت اسلام، نعمت هدایت، نعمت نشان دادن صراط مستقیم به جامعه‌ی بشریت، آن وقتی تمام و کامل می‌شد که نقشه‌ی راه، برای بعد از پیغمبر (ص) هم معین باشد. این هدایت الهی بود، دستور الهی بود، نصب الهی بود؛ یعنی نشان دهنده‌ی جامعیت اسلام و نگاه به آینده و آن چیزی که در هدایت و زعامت و ریاست امت اسلامی شرط است.

فصل دوم:

امامت

آمیختگی سه مفهوم «رهبری سیاسی»، «آموزش دینی» و «تهذیب روحی» در خلافت و حکومت اسلام، امامت و حکومت اسلام را دارای سه جنبه و سه بُعد قرار داده است. اسلام در اصل، این سه جنبه را از یکدیگر تفکیک نکرده و به عنوان برنامه‌ای از این سه جهت، بر انسان عرضه شده است. پس پیشوایی امت نیز به معنای پیشوایی در این سه جهت است و شیعه به دلیل همین گستردگی معنای امامت است که عقیده دارد امام باید از طرف خدا تعیین شود. واژه‌ی امامت، که در اصل به معنای مطلق پیشوای است، در فرهنگ اسلامی بیشتر بر مصداق خاصی از آن اطلاق می‌گردد و آن، پیشوایی و رهبری در شئون اجتماعی است: چه فکری و چه سیاسی. در هر جای قرآن که مشتقات واژه امامت، مانند امام و ائمه، به کار رفته، ناظر به همین معنای خاص، یعنی پیشوایی امت است. چه پیشوایی فکری، یا پیشوایی سیاسی و یا هر دو، پس از رحلت پیامبر و انشعاب فکری و سیاسی مسلمانان که به چند فرقه شدن پیروان اسلام انجامید، از آنجا که نکته اصلی اختلاف را مسئله رهبری سیاسی امت تشکیل می‌داده، واژه امامت و امام سرنوشت ویژه‌ای پیدا کرد و بیش از هر معنای دیگری در مفهوم "رهبری سیاسی" به کار رفت و کم کم معانی دیگر تحت الشعاع این معنی قرار گرفت.

هنگامی که شیعه کسی را به عنوان امام می‌شناخت، نه تنها اداره‌ی امور اجتماعی، که راهنمایی و ارشد فکری و آموزش دینی و تصفیه و تزکیه‌ی

اخلاقی را نیز از او انتظار می‌برد؛ و اگر این وظایف از او ساخته نمی‌بود، او را به عنوان «امام به حق» نمی‌شناخت و به حسن اداره سیاسی و قدرت نمایی نظامی و سلحشوری و کشورگشایی، که در نظر دیگران معیارهای بسنده‌ای به شمار می‌آمد، قناعت نمی‌ورزید. در مکتب تشیع نیز امامت به همین معنا گرفته می‌شد و نظریه آن مکتب درباره امام، بدین گونه خاص می‌گشت که: امام و زمامدار سیاسی جامعه اسلامی باید از سوی خدا معین و به وسیله پیامبر معرفی شده باشد، و باید رهبر فکری و مفسر قرآن و آگاه از همه‌ی رموز و دقایق دین باشد، و باید پاک و معصوم و میرا از هر عیب و نقیصه خلقی و خلقی و سببی باشد، و باید از دودمانی پاک و پاکدامن تولد یافته باشد، نتیجه آنکه برخلاف نظر سطحی نگر کسانی که «امامت» را چیزی در قبال «خلافت» و «حکومت» پنداشته و آن را صرفاً یک منتخب الهی، معنوی و روحی و فکری شمرده‌اند، امام در فرهنگ تشیع «رهبر امت» است؛ هم در امور دنیایی و نظم و نسق زندگی مردم و اداره سیاسی و اجتماعی جامعه (رئیس دولت) و هم در تعلیم و ارشاد معنوی و روحی و گره‌گشایی از مشکلات فکری و تبیین ایدئولوژی اسلام (ایدئولوگ).

صدها مدرک قرآنی و حدیثی «امامت» را به طور روشن بیان و مشخص می‌کند. در روایتی از امام صادق (ع) صراحتاً گفته می‌شود: همه‌ی امتیازات و نیز همه‌ی تعهدات پیامبر (ص) را علی (ع) و نیز امامان دیگر دارا می‌باشند. در روایات دیگری از امام صادق (ع) و جوب فرمانبرداری از «اوصیاء» یادآوری شده و سپس توضیح داده شده است که اوصیاء همان کسانی هستند که قرآن از آنان با تعبیر «اولی الامر» (در سوره‌ی مبارکه‌ی مائده/ آیه ۵۹) یاد می‌کند.

اگر کسی تصور کند که ائمه نه گانه و هشت گانه از امام سجاد تا امام عسکری فقط به ذکر احکام دین و معارف دین پرداخته و مبارزه سیاسی به شکل‌های متناسب با زمانشان نداشته‌اند، حتماً غور کافی را در زندگی این بزرگواران نکرده است. و این نکته را تصریح کنم و باید این را بدانیم که

مبارزه در هر زمانی به شکل خاصی است، گاهی مبارزه با کار فرهنگی، علمی، سیاسی، تشکیل و تحزب و ایجاد سازماندهی و گاهی با کارهای خونین، فعالیت‌های جنگی و نبرد آشکار است و هر زمان مبارزه به نحوی است. ممکن است بعضی اشکال کنند که ائمه علیهم السلام چطور برای قبضه کردن حکومت مبارزه می‌کردند، درحالی‌که با علم الهی خودشان می‌دانستند که به حکومت نخواهند رسید. در جواب این فکر باید بگوییم، دانستن اینکه به هدف نخواهند رسید، مانع از انجام وظیفه نمی‌شود. امیرالمؤمنین می‌دانست که در بیست و یکم ماه رمضان به شهادت خواهد رسید، اما درعین حال اندکی قبل از ماه رمضان، اردوگاه وسیعی در بیرون کوفه درست کرد برای اینکه به ادامه جنگ با معاویه پردازد. اینکه ائمه علیهم السلام می‌دانستند که به حکومت نمی‌رسند نباید موجب آن بشود که تلاش خودشان را نکنند. باید تلاش و مبارزه کنند و مثل کسی که نمی‌داند و اطلاع ندارد چه پیش خواهد آمد، تمام کارها را باید انجام بدهند.

چهار دوره‌ی جریان امامت

جریان امامت، از نخستین روز پس از رحلت پیامبر اکرم(ص) - ماه صفرسال یازدهم هجری - پدید آمد و تا سال وفات امام حسن عسکری (ع) - ماه ربیع الاول سال دویست و شصت هجری - در میان جامعه‌ی مسلمانان ادامه یافت.

چهار دوره‌ی امامان (ع) در این زمان، آن هم به طور تقریبی بدین ترتیب است.

دوره‌ی اول: دوره‌ی سکوت یا همکاری امام با این قدرت هاست. جامعه‌ی نوپا و جدید الولاده‌ی اسلامی با وجود دشمنان قدرتمند و ضربت خورده‌ی خارجی و با وجود عناصر تازه مسلمان و درست جا نیفتاده، به هیچ وجه تاب دو دستگی و اختلاف صفوف را ندارد. کمترین رخنه‌ای در پیکر استوار این جامعه می‌تواند همچون تهدیدی نسبت به اصل و اساس آن باشد. از طرفی

زاویه‌ی انحراف واقعیت از حقیقت آنچنان فاحش نیست که برای کسی همچون امیرالمؤمنین که خود دلسوزترین، معتمدترین انسان نسبت به مکتب و جامعه‌ی اسلامی است، قابل تحمل نباشد. و شاید به همین جهات، که از پیش در آینه‌ی بینش پیامبر اکرم(ص) منعکس بود، پیامبر اکرم(ص) به این شاگرد برگزیده‌ی خود فرمان داده بود که در برابر چنین حوادثی صبر و تحمل پیشه سازد.

این دوره سراسر بیست و پنج سال میانه‌ی رحلت پیامبر اسلام (ص)، سال یازده هجری، و آغاز خلافت امیرالمؤمنین (ع)، سال سی و پنج، را در بر می‌گیرد. زندگی بیست و پنج ساله‌ی امیرالمؤمنین امام علی (ع) در این دوره، حاکی از دخالت فعال و کمک و حمایتی است که از روی کمال دلسوزی نسبت به اسلام و جامعه مسلمانان انجام می‌گرفته است. پاسخ‌ها و راهنمایی آن حضرت به خلفای زمان درباره‌ی مسائل سیاسی و نظامی و اجتماعی و غیره، در نهج البلاغه و دیگر کتب حدیث و تاریخ نقل شده و شاهد تردید ناپذیری است بر این شیوه در زندگی امام (ع). در این رابطه، آن حضرت در نامه‌ای خطاب به مصریان، وضع خود را در آغاز این فترت، اینگونه تشریح می‌کند: "نخست از همه‌ی جریانها کناره گرفتم تا آنکه دیدم گروههایی، از اسلام رجعت کرده و به نابودی اسلام دعوت می‌کنند. بیم آن بود که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، در اسلام رخنه یا ویرانی پدید آید که خسارات آن عظیم تر باشد از موضوع از دست دادن خلافت، این بود که بپاخاستم و کمر بستم.

دوره‌ی دوم، به قدرت رسیدن امام (ع) است. این دوره، همان چهار سال و نه ماه خلافت امیرالمؤمنین (ع) و چند ماه خلافت حسن بن علی (ع) است که به عنوان درخشنده ترین سالهای حکومت اسلامی به شمار می‌آید. این دوره از زندگی امامان (علیهم السلام)، نمونه‌ای بود برای حکومت و نظام اجتماعی که در دو قرن بعد از آن همواره امامان شیعه بدان فراخوانده و در

راه آن تلاش کرده‌اند و شیعه همچون خاطره‌ای گرامی از آن یاد می‌کرده و دریغ آن را می‌خورده و رژیم‌های زمان‌های بعد را در مقایسه با آن محکوم می‌ساخته است. در عین حال درس و تجربه‌ی آموزنده‌ای بوده که می‌توانست وضع و حال یک حکومت انقلابی و صد در صد اسلامی را در ایام جامعه و مردمی تربیت نیافته یا به انحراف کشانیده شده، نشان دهد و از آن روز روش‌های دراز مدت و همراه با تربیت‌های دشوار و روش‌های انسانی و عدالت خواه و سخت‌گیرانه‌ی حزبی را بر امامان بعدی (علیهم السلام) تحمیل کند. دوره‌ی سوم، بیست سال میانه‌ی صلح امام حسن (ع) - سال چهل و یک - و حادثه‌ی شهادت امام حسین (ع) - محرم شصت و یک - است. پس از ماجرای صلح، عملاً کار نیمه مخفی شیعه شروع شد و برنامه‌ای که هدفش تلاش برای بازگرداندن قدرت به خاندان پیامبر در فرصت مناسب بود، آغاز شد. بنابراین می‌توان دوره‌ی سوم را «دوره‌ی تلاش سازنده‌ی کوتاه مدت برای ایجاد حکومت و رژیم اسلامی» نام داد.

دوره‌ی چهارم، روزگار تعقیب و ادامه‌ی همین روش در برنامه‌ای دراز مدت است. در زمانی نزدیک به دو قرن، و با پیروزی‌ها و شکست‌هایی در مراحل گوناگون، و همراه با پیروزی قاطع در زمینه‌ی کار ایدئولوژیک، و آمیخته با صدها تاکتیک مناسب زمان، و مزین با هزاران جلوه از اخلاص و فداکاری و نمودارهای عظمت انسان طراز اسلام می‌گذرد.

مهم‌ترین چیزی که در زندگی ائمه (علیهم السلام) به طور شایسته مورد توجه قرار نگرفته، عنصر «مبارزه حاد سیاسی» است. از آغاز نیمه دوم قرن اول هجری، که خلافت اسلامی به طور آشکار با پیرایه‌های سلطنت آمیخته شد و امامت اسلامی به حکومت جابرانه‌ی پادشاهی بدل گشت، ائمه (علیهم السلام) مبارزه‌ی سیاسی خود را به شیوه‌ای متناسب با اوضاع و شرایط شدت بخشیدند.

این مبارزه بزرگ‌ترین هدفش تشکیل نظام اسلامی و تاسیس حکومتی بر پایه‌ی امامت بود. بی‌شک تبیین و تفسیر دین با دیدگاه مخصوص اهل

بیت (علیهم السلام)، و رفع تحریف‌ها و کج فهمی‌ها از معارف اسلامی و احکام دینی نیز هدف مهمی برای جهاد اهل بیت (علیهم السلام) به حساب می‌آمد. اما طبق قراین حتمی، جهاد اهل بیت (علیهم السلام) به این هدف‌ها محدود نمی‌شد و بزرگ‌ترین هدف آن، چیزی جز «تشکیل حکومت علوی» و تاسیس نظام عادلانه‌ی اسلامی نبود، بیشترین دشواری‌های زندگی پر بار و پر از ایثار ائمه (علیهم السلام) و یاران آنان، به خاطر داشتن این هدف بود و ائمه (علیهم السلام) از دوران امام سجاد (ع) و بعد از حادثه‌ی عاشورا به زمینه‌سازی درازمدت برای این مقصود پرداختند.

در تمام دوران صد و چهل ساله‌ی میان حادثه‌ی عاشورا و ولایتعهدی امام هشتم، جریان وابسته‌ی به امامان اهل بیت (علیهم السلام) - یعنی شیعیان - همیشه بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین دشمن دستگاه‌های خلافت به حساب می‌آمد. در این مدت بارها زمینه‌های آماده‌ای پیش آمد و مبارزات تشیع، که باید آن را «نهضت علوی» نام داد، به پیروزی‌های بزرگی نزدیک گردید، اما هر بار موانعی بر سر راه پیروزی‌ها پدید می‌آمد و غالباً بزرگ‌ترین ضربه از ناحیه‌ی تهاجم بر محور و مرکز اصلی این نهضت، یعنی شخص امام (ع) در هر زمان و به زندان افکندن یا به شهادت رساندن آن حضرت، وارد می‌گشت. و هنگامی که نوبت به امام بعد می‌رسید، اختناق و فشار و سخت‌گیری به حدی بود که برای آماده کردن زمینه، به زمان طولانی دیگری نیاز بود.

ائمه (ع) در میان توفان سخت این حوادث، هوشمندانه و شجاعانه تشیع را همچون جریانی کوچک اما عمیق و تند و پایدار از لا به لای گذرگاه‌های دشوار و خطرناک گذراندند. و خلفای اموی و عباسی در هیچ زمان نتوانستند با نابود کردن امام (ع)، جریان امامت را نابود کنند. و این خنجر برنده همواره در پهلوی دستگاه خلافت، فرورفته ماند و به صورت تهدیدی همیشگی، آسایش را از آنان سلب کرد.

فصل سوم:

امیرالمومنین (ع)

وجود امیرالمومنین (علیه الصلاه و السلام) از جهات متعددی در شرایط گوناگون، برای همه‌ی نسل‌های بشر، یک درس جاودانه و فراموش نشدنی است. چه در عمل فردی و شخصی خود، چه در محراب عبادتش، چه در مناجاتش، چه در زهدش، چه در محو و غرق شدنش در یاد خدا، و چه در مبارزه اش با نفس و شیطان و انگیزه‌های نفسانی و مادی. و باز در بُعد دیگر، جهادش برای برپاداشتن و به پاشدن خیمه حق و عدالت بود. آن وقتی که هیچ کس در میدان نمی ماند، او می ماند، آن وقتی که هیچ کس به میدان قدم نمی گذاشت، او می گذاشت. برای او، معنای زندگی همین بود که از امکانات خدا داد، از توان جسمی و روحی و ارادی و کلا از آنچه که در اختیار اوست، در راه اعتلای کلمه‌ی حق استفاده کند و حق را زنده نماید. با قدرت اراده و بازو و جهاد علی، حق زنده شد.

بُعد دیگر از زندگی امیرالمؤمنین در میدان حکومت است. وضع زندگی امیرالمومنین (ع) در دوران حکومت، قیامتی است. اصلا علی (ع)، معنای حکومت را عوض کرد. ایشان تجسم حکومت الهی، تجسم آیات قرآن در میان مسلمین، و تجسم عدل مطلق است. آنچه در چشم و دل او ارزش داشت، ایمان و تقوا و اخلاص و جهاد و انسانیت بود. بزرگ ترین خصوصیت ایشان تقواست. علی (ع) اختیارش این بود که در حصار «خود» گرفتار نبود.

«من» برای او هیچ مطرح نبود، آنچه برای او مطرح بود وظیفه بود، هدف بود، جهاد فی سبیل الله بود و خدا بود.

سیزده سال در کنار پیغمبر در سخت ترین مواقع ایستاد، درست در آنجایی که یک نهضت از دوران محنت، دارد وارد دوران راحتی و عزت می شود، درست در لحظه ای که همه معمولاً تلاش می کنند زودتر خودشان را برسانند، اگر بتوانند از مناصب اجتماعی چیزی را بگیرند، جایگاهی پیدا بکنند؛ در همین لحظه امیرالمومنین (ع) آماده شد تا در جای پیغمبر (ص)، در بستر پیغمبر (ص) در شبی ظلمانی و تاریک بخوابد، تا پیغمبر از این خانه و از این شهر خارج بشود. در این لحظه این ایثار را امیرالمؤمنین می کند، هیچ انگیزه شخصی باید در یک چنین انسانی وجود نداشته باشد، تا اقدام به یک چنین حرکت بزرگی بکند. در تمام این دوران ها، امیرالمومنین (ع) به عنوان پیش قراول، به عنوان فدایی ترین کس و پیش مرگ پیغمبر (ص) در تمام این مراحل و صحنه های خطرناک حضور داشت.

دوران سکوت و همکاری

سخت ترین دوران های زندگی امیرالمومنین (ع)، در این سی سال بعد از رحلت پیغمبر (ص) شروع شد؛ در یک چنین شرایطی، امیرالمومنین (ع) بزرگ ترین امتحانات ایثار را داد. بعد از آنکه مسئله خلافت استقرار پیدا کرد و مردم با ابی بکر بیعت کردند و همه چیز تمام شد، امیرالمؤمنین کناره گرفت. هیچ جمله، کلمه و بیانی که حاکی از معارضه امیرالمؤمنین با دستگاه حکومت باشد از او شنیده نشد. آن روزهای اول چرا، تلاش می کرد شاید بتوان آن چیزی که به عقیده او حق است و باید انجام گیرد را به کرسی بنشانند. ایشان می فرمایند: تا وقتی که به مردم ظلم نمی شود و فقط من مظلوم واقع شدم در جامعه، تا این جوری است، من هیچ کاری به کار کسی ندارم، هیچ مزاحمتی، هیچ اعتراضی نخواهم کرد. حضرت در همه ی قضایای مهم اجتماعی حضور داشتند و حضور خودش را در دوران بیست و پنج

ساله‌ی خلافت خلفای سه گانه تعبیر، می‌کند به «وزارت». در تمام این بیست و پنج سال به فکر قیام و کودتا و معارضه و جمع کردن یک عده‌ای و گرفتن قدرت و قبضه کردن حکومت نیفتاد.

در شورای شش نفره بعد از درگذشت خلیفه دوم، امیرالمؤمنین را دعوت کردند. امام قهر نکرد و وارد شد. عبدالرحمن عوف رأیش تعیین کننده بود. رو کرد به امیرالمؤمنین و به او پیشنهاد کرد که با کتاب خدا و سنت پیغمبر و سیره شیخین، یعنی دو خلیفه قبلی، حرکت کند. [حضرت] فرمودند: «نه، من کتاب خدا و سنت پیغمبر [را قبول می‌کنم]، سیره شیخین را من کاری ندارم، من اجتهاد خودم را عمل می‌کنم و به اجتهاد آنها کاری ندارم.»

دوران خلافت

بعد از آنکه عثمان کشته شد، امیرالمؤمنین اقبالی به سمت قدرت و قبضه کردن حکومت نکرد. تمام اقطار اسلامی با امیرالمؤمنین بیعت کردند. تا آن روز هیچ بیعتی به عمومیت بیعت با امیرالمؤمنین وجود نداشت، جز شام که با امیرالمؤمنین بیعت نکردند. امیرالمؤمنین با مردم این اتمام حجت‌ها را هم کرد و خلافت را قبول کرد: آن جوری که خودم علم دارم و می‌دانم و تشخیص دادم و از اسلام دانستم، شما را حرکت خواهیم داد و اداره خواهیم کرد.

امیرالمؤمنین (ع) در سه اردوگاه با سه خط جداگانه‌ی ناکشین، قاسطین و مارقین جنگید. درباره حضرت علی (ع) گفته اند: علی را عدلش به خاک و خون غلتاند. لذا علی (ع)، واقعاً میزان الحق است. امیرالمؤمنین (ع) می‌خواهد به دنیا نشان دهد که این اصول اسلامی در همه‌ی شرایط قابل پیاده شدن است. اصل قضیه هم همین است. اصول اسلامی شکل لباس امیرالمؤمنین (ع) نیست که اگر امیرالمؤمنین (ع) لنگ می‌بست یا پیراهن می‌پوشید، امروز لازم باشد ما هم همان کار را بکنیم، اصول اسلامی عبارت است از عدالت، توحید، انصاف با مردم، ارج نهادن به حقوق مردم، رسیدگی به حال ضعفا،

ایستادگی در مقابل جبهه‌های ضد اسلام و دین، پافشاری بر مبانی حق و اسلام و دفاع از حق و حقیقت، اینها در همه‌ی زمان‌ها هم قابل پیاده شدن است.

اقتدار، مظلومیت و پیروزی در زندگی امیرالمؤمنین (ع)

در شخصیت، زندگی و شهادت این بزرگوار، سه عنصر که ظاهراً با یکدیگر چندان هم سازگاری ندارند، جمع شده است. این سه عنصر عبارت است از: اقتدار، مظلومیت و پیروزی. دوران حکومت علوی، دوران یک حکومت مقتدرانه و در عین حال مظلومانه و پیروز بود. یعنی در زمان خود توانست دشمنان را به زانو درآورد. هیچ ضعیفی از هیچ طرف، در شخصیت امیرالمؤمنین علیه السلام نیست. در عین حال یکی از مظلوم‌ترین چهره‌های تاریخ است. در تاریخ اسلام از دو نفر اسم آورده شده است که صاحب خون اینها و کسی که حق خونخواهی اینها را دارد، خداست. این دو نفر یکی امام حسین است و یکی هم پدرش امیرالمؤمنین. اما عنصر سوم که پیروزی آن بزرگوار باشد. پیروزی همین است که اولاً در زمان حیات خود او، بر تمام تجربه‌های دشواری که بر او تحمیل کردند، پیروز شد؛ یعنی جبهه‌های شکننده دشمن.

تفاوت عمده امیرالمؤمنین در دوران حکومت خود با پیامبر اکرم در دوران حکومت و حیات مبارکش، این بود که در زمان پیامبر، صفوف مشخص وجود داشت؛ صف ایمان و کفر. در زمان امیرالمؤمنین، اشکال کار این بود که صفوف، مشخص نبود؛ به خاطر اینکه همان گروه دوم یعنی ناکثین، چهره‌های موجهی بودند. هرکسی در مقابله با شخصیتی مثل جناب زبیر، یا جناب طلحه، دچار تردید می‌شد. این زبیر کسی بود که در زمان پیامبر، جزو شخصیت‌ها و برجسته‌ها و پسرعمه پیامبر و نزدیک به آن حضرت بود. در زمان امیرالمؤمنین، همان مخالفان هم از قرآن استفاده می‌کردند؛ همانها هم از آیات قرآن بهره می‌بردند. لذا کار امیرالمؤمنین (ع) به

مراتب از این جهت دشوارتر بود. اگر بخواهیم جمع بندی کنیم، اینگونه باید عرض کنیم که دوران این حکومت، دوران یک حکومت مقتدرانه و درعین حال مظلومانه و پیروز بود. یعنی هم در زمان خود توانست دشمنان را به زانو درآورد، هم بعد از شهادت مظلومانه اش، در طول تاریخ توانست مثل مشعلی بر فراز تاریخ باشد. البته خون دل‌های امیرالمؤمنین (ع) در این مدت، جزو پرمحنت‌ترین حوادث و ماجراهای تاریخ است.

فصل چهارم:

حضرت فاطمه الزهرا (سلام الله علیها)

فیوضات فاطمه زهرا سلام الله علیها به مجموعه کوچکی که در مقابل مجموعه انسانیت، جمع محدودی به حساب می‌آید، منحصر نمی‌شود. اگر با یک دید واقع بین و منطقی نگاه کنیم، بشریت یک جا مرهون حضرت فاطمه الزهرا (سلام الله علیها) است. و این گزارف نیست حقیقتی است و آنچه ما وظیفه داریم، این است که خود را شایسته‌ی انتساب به آن خاندان کنیم. در حقیقت آن حضرت مجمع همه‌ی خیراتی است که روز به روز از سر چشمه دین نبوی، برهمه‌ی بشریت و برهمه‌ی خلایق فرو می‌ریزد. خیلی‌ها سعی کردند آن را پوشیده بدارند و انکار کنند، اما نتوانستند؛ «والله متمم نوره و لو کره الکافرون» (سوره صف / آیه ۸) و باید با عمل و نه محبت خالی، نورانی بشویم.

در روایت است که درخشندگی و ایمان فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) باعث می‌شود تا چشمان کروبیان ملا اعلی خیره شود: «زهر نورها لملائکه السما» (بحار الانوار، ج ۴۳ / ص ۱۷۳) برای آنها می‌درخشید. می‌دانید چرا چون ایشان خوب از امتحان بیرون آمده است: «امتحنک الله الذی خلقک قبل ان یخلقک فوجدک لما امتحنک صابره» (شرح من لایحضر ج ۵ / ص ۳۴۳) قضیه این است.

در دوران طاقت فرسای شعب ابی طالب که پیامبر (ص)، همسر و پسر عموی گرامی اشان را از دست می‌دهند، مرهم دل پدر، دختر است تا جایی

که به «ام ابیها» آنهم در سن شش یاهفت سالگی ملقب می‌شود. تا جایی که پیامبر خدا(ص) دست او را می‌بوسد! بوسه بر دست حضرت فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) از طرف پیامبر(ص) راه‌گزر نباید حمل بر یک معنای عاطفی کرد. این خیلی غلط و خیلی حقیر است.

نقطه درخشان زندگی فاطمه زهرا علیهاالسلام را سه بعد تشکیل می‌دهد: زندگی یک زن مسلمان در رفتارش با شوهر و فرزندان و انجام وظایفش در خانه؛ وظایف یک انسان مجاهد در برخوردش با حوادث سیاسی؛ و از جهت سوم، یک عبادتگر و بیادارنده نماز در شبهای تار و قیام کننده لله و خاضع و خاشع برای پروردگار است. زنی، آنهم در سنین جوانی، از لحاظ مقام معنوی به جایی می‌رسد که بنابر آنچه که در بعضی از روایات است، فرشتگان با او سخن می‌گویند و حقایق را به او ارایه می‌دهند. «محدثه» است؛ یعنی کسی است که فرشتگان با او حرف می‌زنند. و ایشان در محیط علم نیز یک دانشمند والاست و در زندگی، دریای پهنآوری از تلاش و مبارزه و کار و در نهایت هم شهادت است. دیده‌اید که چگونه خطبه و سخنرانی کوبنده‌ی ایشان در تاریخ حک شده است، و ایشان است که برای یک دختر جوان الگوست.

شخصیت زهراى اطهر، در ابعاد سیاسى و اجتماعى و جهادى، شخصیت ممتاز و برجسته‌ای است؛ به طوری که همه‌ی زنان مبارز و انقلابی و برجسته و سیاسى عالم میتوانند از زندگی کوتاه و پرمغز او درس بگیرند. زنی که در بیت انقلاب متولد شد و تمام دوران کودکی را در آغوش پدری گذراند که در حال یک مبارزه عظیم جهانی فراموش نشدنی بود. در دوران کودکی، سختیهای مبارزه‌ی دوران مکه را چشید، گرسنگی و سختی و رعب و انواع و اقسام شدت‌های دوران مبارزه‌ی مکه را لمس نمود و بعد هم که به مدینه هجرت کرد، همسر مردی شد که تمام زندگی‌اش جهاد فی سبیل الله بود و در تمام قریب به یازده سال زندگی مشترک فاطمه زهرا (سلام الله علیها) و امیرالمومنین (ع) هیچ سالی، بلکه هیچ نیم سالی نگذشت که این شوهر، کمر به جهاد فی سبیل الله نبسته و به میدان جنگ نرفته باشد و این زن

بزرگ و فداکار، همسری شایسته‌ی یک مرد مجاهد و یک سرباز و سردار دائمی میدان جنگ را نکرده باشد.

بعضی خیال می‌کنند انسانی که مشغول عبادت می‌باشد، یک عابد و متضرع و اهل دعا و ذکر است و نمی‌تواند یک انسان سیاسی باشد. یا بعضی خیال می‌کنند کسی که اهل سیاست است، چه زن و چه مرد، و در میدان جهاد فی سبیل الله حضور فعال دارد، اگر زن است، نمی‌تواند یک زن خانه‌با و وظایف مادری و همسری و کدبانویی باشد و اگر مرد است، نمی‌تواند یک مرد خانه و دکان و زندگی باشد. خیال می‌کنند اینها باهم منافات دارد؛ در حالی که از نظر اسلام، این سه چیز با یکدیگر منافات و ضدیت که ندارد، در شخصیت انسان کامل، کمک کننده هم است. و شخصیت زهرای اطهر (س) در ابعاد سیاسی و اجتماعی و جهادی، شخصیت ممتاز و برجسته‌ای است.

فاطمه زهرا (س) شخصیتی جامع الاطراف است، الگوی زن مسلمان است. زن مسلمان باید در راه فرزاندگی و علم تلاش کند؛ در راه خودسازی معنوی و اخلاقی تلاش کند؛ در میدان جهاد و مبارزه پیشقدم باشد؛ نسبت به زخارف دنیا و تجملات بی‌اعتنا باشد؛ عفت و عصمت و طهارتش در حدی باشد که چشم و نظر هرزه بیگانه را به خود دفع کند؛ در محیط خانه، مایه آرامش زندگی و آسایش محیط خانواده باشد؛ انسانهای سالم از لحاظ روحی و اعصاب، در دامان او پرورش پیدا کنند و مردان و زنان و شخصیت‌های جامعه را به وجود آورد. مادر از هر سازنده‌ای، سازنده تر و با ارزشتر است. بزرگترین دانشمندان، ممکن است مثلاً یک ابزار بسیار پیچیده الکترونیکی را به وجود آورند، موشک‌های قاره پیما بسازند، وسایل تسخیر فضا را اختراع کنند؛ اما هیچ یک از اینها اهمیت آن را ندارد که کسی یک انسان والا به وجود آورد. و او، مادر است. این، آن الگوی زن اسلامی است.

فصل پنجم:

امام حسن (ع)

دوران امام مجتبی علیه السلام و حادثه صلح آن بزرگوار با معاویه، یا آن چیزی که به نام صلح نامیده شد، حادثه سرنوشت ساز و بی نظیری در کل روند انقلاب اسلامی صدر اول بود. دیگر ما نظیر این حادثه را نداشتیم. انقلاب اسلام، یعنی تفکر اسلام و امانتی که خدای متعال به نام اسلام برای مردم فرستاد، در دوره اول، یک نهضت و یک حرکت بود و در قالب یک مبارزه و یک نهضت عظیم انقلابی خودش را نشان داد و آن درهنگامی بود که رسول خدا (ص)، این فکر را در مکه اعلام کردند و دشمنان تفکر توحید و اسلام در مقابل آن صف آرایی نمودند؛ برای اینکه نگذارند این فکر پیش برود. پیامبر اکرم (ص)، با نیرو گرفتن از عناصر مومن، این نهضت را سازماندهی کرد و یک مبارزه‌ی هوشمندانه و قوی و پیشرو را در مکه به وجود آورد. این نهضت و مبارزه، سیزده سال طول کشید، این، دوره اول بود.

بعد از سیزده سال، با تعلیمات پیامبر (ص)، با شعارهایی که داد، با سازماندهی‌ای که کرد، با فداکاری‌ای که شد، با مجموع عواملی که وجود داشت، این تفکر، یک حکومت و یک نظام شد و به یک نظام سیاسی و اجتماعی یک ملت تبدیل گشت. و آن هنگامی بود که رسول خدا (ص)، به مدینه تشریف آوردند و آنجا را پایگاه خودشان قرار دادند. و حکومت اسلامی

را در آنجا گستراندند و اسلام از شکل یک نهضت، به شکل یک حکومت تبدیل شد، این دوره‌ی دوم بود.

این روند، در ده سالی که نبی اکرم حیات داشتند و بعد از ایشان، در دوران خلفای چهارگانه و سپس تا زمان امام مجتبی (ع) و خلافت آن بزرگوار که تقریباً شش ماه طول کشید، ادامه پیدا کرد و اسلام به شکل حکومت، ظاهر شد. همه چیز، شکل یک نظام اجتماعی راهم داشت؛ یعنی حکومت و ارتش و کار سیاسی و کار فرهنگی و کار قضایی و تنظیم روابط اقتصادی مردم راهم داشت و قابل بود که گسترش پیدا کند و اگر به همان شکل پیش می‌رفت، تمام روی زمین راهم می‌گرفت؛ یعنی اسلام نشان داد که این قابلیت راهم دارد.

در دوران امام حسن، جریان مخالف آنچنان رشد کرد که توانست به صورت یک مانع ظاهر بشود. دوران امام مجتبی (ع) و حادثه‌ی صلح آن بزرگوار با معاویه، حادثه‌ی سرنوشت ساز و بی نظیر در کل روند اسلامی صدر اول بود. البته این جریان مخالف، در زمان امام مجتبی (ع) به وجود نیامده بود؛ سالها قبل به وجود آمده بود. در تواریخ سنی و شیعه نقل کرده‌اند که بعد از آنکه خلافت در زمان عثمان که از بنی امیه بود به دست این قوم رسید، ابوسفیان که در آن وقت، نابینا هم شده بود با دوستانش دور هم نشستند. پرسید: چه کسانی در جلسه هستند؟ پاسخ شنید که فلانی و فلانی و فلانی. وقتی که خاطر جمع شد همه خودی هستند و آدم بیگانه‌ای در جلسه نیست، به آنها خطاب کرد و گفت: "توپ حکومت را به هم پاس بدهید و نگذارید از دست شما خارج بشود". البته ابوسفیان در آنوقت، مسلمان بود و اسلام آورده بود، منتها اسلام بعد از فتح یا مشرف به فتح. اسلام دوران غربت و ضعف نبود، اسلام بعد از قدرت بود. این جریان، در زمان امام مجتبی (ع) به اوج قدرت خودش رسید و همان جریانی بود که به شکل معاویه بن ابی سفیان، در مقابل امام حسن مجتبی ظاهر شد. این جریان، معارضه را شروع کرد؛ راه را بر حکومت اسلامی برید و قطع کرد و مشکلاتی

فراهم نمود؛ تا آنجایی که عملاً مانع از پیشروی آن جریان حکومت اسلامی شد. هرکس حتی خود امیرالمؤمنین هم اگر به جای امام حسن مجتبی (ع) بود و در آن شرایط قرار می‌گرفت، ممکن نبود کاری بکند، غیر از آن کاری که امام حسن کرد. صلح را تنها امام حسن نکرد؛ امام حسن و امام حسین این کار را کردند؛ منتها امام حسن جلو بود و امام حسین پشت سر او بود. امام حسین، جزو مدافعان ایده صلح امام حسن بود.

پر شکوه ترین نرمش قهرمانانه‌ی تاریخ

صلح، عوامل خودش را داشت و هیچ تخلف و گریزی از آن نبود. آن روز، شهادت ممکن نبود. امکان نداشت که آن روز کسی بتواند در آن شرایط، حرکت مصلحت آمیزی انجام بدهد که کشته بشود و اسمش شهادت باشد و انتحار نکرده باشد. بعد از صلح امام حسن مجتبی (ع)، کار به شکلی هوشمندانه و زیرکانه تنظیم شد که اسلام و جریان اسلامی، وارد کانال آلوده‌ای که به نام خلافت، و در معنا سلطنت، به وجود آمده بود نشود. این هنر امام حسن مجتبی (ع) بود. امام حسن مجتبی کاری کرد که جریان اصیل اسلام، در مجرای دیگری، جریان پیدا می‌کند، منتها اگر نه به شکل حکومت، زیرا ممکن نبود، لاقلاً دوباره به شکل نهضت جریان پیدا کند.

این دوره، دوره‌ی سوم اسلام است. اسلام دوباره نهضت شد. البته در این دوره، کار این نهضت، به مراتب مشکل تر از دوره خود پیامبر بود؛ زیرا شعارها در دست کسانی بود که لباس مذهب را بر تن کرده بودند؛ درحالیکه از مذهب نبودند. متأسفانه، در تمام دوران خلافت اموی و عباسی، انسانها را با تدابیر گوناگون، اهل دنیا و هوس و شهوات و تملق و دوری از معنویات و انسانهای بی شخصیت و فاسق و فاسدی می‌ساخت و رشد می‌داد.

اگر امام حسن (ع) وارد جنگ می‌شد، جو طوری نبود که امام حسن مجتبی (ع) غلبه پیدا کند. همه‌ی عوامل، در جهت عکس غلبه‌ی امام مجتبی (ع) بود. معاویه غلبه پیدا می‌کرد، چون دستگاه تبلیغات در اختیار او

بود. کسانی که در این دوران، تملق رؤسا و خلفا را می‌گفتند، کارها در دست آنها بود. کارها بر اساس صلاحیت و شایستگی اشان واگذار نمی‌شد. در کنار این جریان، جریان اسلام قرآنی که هیچوقت با آن جریان حاکم ضد ارزشها کنار نمی‌آمد نیز ادامه پیدا کرد که مصداق بارز آن، ائمه هدی علیهم السلام و بسیاری از مسلمانان همراه آنان بودند. اگر امام مجتبی این صلح را انجام نمی‌داد، آن اسلام ارزشی نهضتی و باقی نمی‌ماند و از بین می‌رفت؛ چون معاویه بالاخره غلبه پیدا می‌کرد.

اگر امام حسن (ع) صلح نمی‌کرد، تمام ارکان خاندان پیامبر(ص) را از بین می‌بردند و کسی را باقی نمی‌گذاشتند که حافظ نظام ارزشی اصیل اسلام باشد. همه چیز به کلی از بین می‌رفت و ذکر اسلام برمی‌افتاد و نوبت به جریان عاشورا هم نمی‌رسید. اگر بنا بود امام مجتبی (ع) جنگ با معاویه را ادامه بدهد و به شهادت خاندان پیامبر (ص)، منتهی بشود، امام حسین (ع) هم باید کشته می‌شدند، همه باید از بین می‌رفتند و کسی که بماند و بتواند از فرصتها استفاده بکند و اسلام را در شکل ارزشی خودش حفظ کند، دیگر باقی نمی‌ماند. این، حق عظیمی است که امام مجتبی (ع) بر بقای اسلام دارد.

البته صلح، تحمیلی بود؛ اما بالاخره صلحی واقع شد. باید گفت حضرت، دل نداد. همین شرایطی که حضرت قرار دارد، در واقع پایه‌ی کار معاویه را متزلزل کرد، خود این صلح و شرایط امام حسن (ع) همه اش یک مکر الهی بود. یعنی اگر امام حسن (ع) می‌جنگیدند و در این جنگ کشته می‌شد معاویه می‌گفت من نکشتم، اصحاب خودش کشتند. پس از اینکه امام حسن (ع) با معاویه صلح کرد، نادانان و ناآگاهان با زبانهای مختلف حضرت را نکوهش می‌کردند. امام حسن (ع) در برابر اعتراضها و ملامتها جمله‌ای را خطاب به آنان می‌گفتند که شاید در سخنان آن حضرت از همه‌ی جملات رساتر و بهتر باشد و آن جمله این است: "چه میدانی و از کجا میدانی، شاید این، یک آزمونی برای شما است. و شاید یک متاع و بهره‌ای است برای

معاویه تا زمانی محدود"، و این جمله اقتباس از آیه قرآن است. پس از صلح و علی رغم درخواست بعضی سران شیعی برای قیام، حضرت آنها را آرام کرد زیرا زمینه قیام آماده نبود، زیرا رشد مردم کم و تبلیغات و امکانات مالی دشمن خیلی فراوان بود.

بعد از صلح امام حسن یک جریان جای خودش را داد به یک جریان دیگر. قدرت از دست یک خط، به تعبیر امروز، افتاد به دست خطی دیگر. جریان باطل که قدرت را به دست گرفت برای کسب قدرت و تسلط بر جامعه، روشهایی در پیش گرفت. روش اول قدرت نمایی بود. یک جاهایی به شدت قدرت نمایی می‌کند، سرکوب می‌کند. دیگری پول است، که کارسازترین چیزها در اختیار عوامل شرافرین است. دیگری تبلیغ، چهارمی سیاسی کاری؛ یعنی روشهای سیاسی. دشمن از شیوه‌هایی استفاده می‌کرد که امام حسن نمی‌توانست از آن شیوه‌ها استفاده کند، مثل دادن پولهای بی حساب و جمع کردن افراد غیرموجه و ناصالح که امام از این کارها نمی‌توانست بکند. تبلیغات، مسموم‌ترین و خطرناکترین ابزارهایی بوده که در طول تاریخ، باطل از او استفاده کرده. جریان حق از تبلیغ، مثل جریان باطل از تبلیغ نمیتواند هیچ وقت استفاده کند. مجموعه این روشها، روشهای معاویه را برای کسب قدرت تشکیل می‌دهد.

جریان حق هم در مقابل این تهاجم باطل بیکار ننشسته بود. آنها هم روشهایی داشتند که به طور خلاصه عبارت است از اول مقاومت و تحرک قدرتمندانه. امام حسن (ع) از شجاعان عصر خود بود و هر کجا لازم بود ایستادگی و مقاومت کرد. دوم، کار تبلیغی است، منتها جریان حق در تبلیغ دستش بسته است و از هر شیوه و روشی نمی‌تواند استفاده کند. روش دیگر ارزشگرایی؛ و شیوه دیگر اصرار بر حفظ ارزشها است. آن چیزی که در دستگاه حق خیلی مهم است و در شیوه‌های آنها مورد توجه است، این است که اصرار دارند که ارزشها را به هر قیمتی هست حفظ کنند و در نهایت عقب نشینی کنند تا حد و مرز حراست از بقای مکتب. یعنی حق اگر دید که

ایستادن او موجب می‌شود که اصل مکتب به خطر بیفتد عقب نشینی می‌کند.

در تحلیل شکست جریان حق، علت شکست امام حسن عبارت بود از ضعف بینش عمومی و آمیخته شدن ایمان به انگیزه‌های مادی. از حدود ده پانزده سال قبل از ماجرای صلح امام حسن، ارزشها ذره ذره متزلزل شده بود. یک مقدار تبعیض و یک مقدار این چیزها به وجود آمده بود و همه‌ی اینها موجب شد که امام حسن (ع) نتواند مقاومت کند. استراتژی امام حسن (ع) در میان فضای بسیار فتنه آمیز و مسموم پس از صلح این بود که یک جریان حقی را سازماندهی کرده و شکل دهد و به عنوان ستون اصلی حفظ اسلام این جریان را پیش ببرد. جریانی عمیق که تضمین کننده حفظ اصالت‌های اسلام باشد. جریان تشیع که در طول دورانهای سیاه و خفقان آلود، ماند و بقای اسلام را تضمین کرد. در غیر این صورت، همه چیز دگرگون می‌شد حتی جریان امامت و جریان بینش اهل بیت که تضمین کننده اسلام واقعی بود.

فصل ششم:

امام حسین (ع)

دو خطر عمده، اسلام را تهدید می‌کند، یکی خطر "دشمنان خارجی" و دیگری خطر "اضمحلال داخلی" است. اولی آفت برونی و دومی آفت درونی است و برای هر نظامی، با هر تشکیلاتی و برای هر پدیده‌ای وجود دارد. اسلام برای مقابله با هر دو آفت علاج معین کرده و جهاد را گذاشته است. جهاد، مخصوص دشمنان خارجی نیست. «جاهد الکفار و المنافقین» (سوره توبه/ آیه ۷۳) منافق، خودش را در درون نظام قرار می‌دهد. لذا با همه‌ی اینها باید جهاد کرد. جهاد، برای دشمنی است که می‌خواهد از روی بی‌اعتقادی و دشمنی با نظام، به آن هجوم بیاورد.

ماجرای امام حسین (ع) تلفیق این دو بخش است، یعنی آنجایی که هم جهاد با دشمن وهم جهاد با نفس، در اعلی مرتبه‌ی آن تجلی پیدا کرد، ماجرای عاشورا بود. یعنی خدای متعال می‌داند که این حادثه پیش می‌آید و نمونه‌ی اعلایی باید ارائه شود و آن نمونه‌ی اعلی، الگو قرار گیرد. ماجرای عاشورا عبارت است از یک حرکت عظیم مجاهدت آمیز در هر دو جبهه، هم در جبهه مبارزه با دشمن خارجی و برونی دستگاه خلافت فاسد و دنیا طلبان و هم در جبهه درونی، که آن روز جامعه به طور عموم به سمت همان فساد درونی حرکت کرده بود. یعنی افرادی در جامعه پیدا شدند که به تدریج بیماری اخلاقی مسری دنیا زدگی و شهوت زدگی را که متأسفانه مهلک هم هست، همین طور به جامعه منتقل کردند.

هدف قیام امام حسین (ع)

اگر این حادثه را دقیق در نظر بگیرید، شاید بشود گفت انسان می‌تواند در حرکت چند ماهه‌ی حضرت ابی‌عبدالله (ع)، از آن روزی که از مدینه خارج شد و به طرف مکه آمد، تا آن روزی که در کربلا شربت گوارای شهادت نوشید، بیش از صد درس مهم بشمارد. می‌شود گفت هزارها درس هست. ممکن است هر اشاره‌ی آن بزرگوار، یک درس باشد. می‌شود صد عنوان و سرفصل به دست آورد که هر کدام برای یک آفت، برای یک تاریخ و یک کشور، برای تربیت خود و اداره‌ی جامعه و قرب به خدا، درس است. به خاطر این است که حسین بن علی (ع) در دنیا مثل خورشیدی در میان مقدسین عالم، این گونه می‌درخشد.

یک درس در حرکت و قیام امام حسین (ع) وجود دارد که بقیه حاشیه است و این متن است. چرا قیام کرد؟ به امام حسین (ع) می‌گفتند: شما در مدینه و مکه محترمید و در یمن، آن همه شیعه هست. به گوشه‌ای بروید که با یزید کاری نداشته باشید، یزید هم اکنون با شما کاری نداشته باشد. عبادت و تبلیغ کنید! چرا قیام کنید؟ بعضی دوست دارند چنین بگویند که هدف قیام ابی‌عبدالله (ع) این بود که حضرت خواست حکومت فاسد یزید را کنار بزند و خود، یک حکومت تشکیل دهد. این حرف، نیمه درست است؛ نمی‌گویم غلط است. اگر مقصود از این حرف، این است که آن بزرگوار برای تشکیل حکومت قیام کرد، به این نحو که اگر ببیند نمی‌شود انسان به نتیجه برسد، بگوید نشد دیگر، برگردیم؛ این غلط است. کسی که به قصد حکومت حرکت می‌کند، تا آنجا پیش می‌رود که ببیند این کار، شدنی است. اگر هدف، تشکیل حکومت است، تا آنجا جایز است انسان برود که بشود رفت، آنجا که نشود رفت، باید برگشت. اگر آن کسی که می‌گوید هدف حضرت از این قیام، تشکیل حکومت حقه‌ی علوی است، این درست نیست. برای اینکه مجموع حرکت امام، این را نشان نمی‌دهد. امام حسین (ع) هدف دیگری داشت: منتها رسیدن به آن هدف دیگر، حرکتی را می‌طلبید که این حرکت، یکی از

دو نتیجه را داراست، حکومت یا شهادت. اما هیچ کدام هدف نبود، بلکه دو نتیجه بود. هدف، چیز دیگری است.

هدف آن بزرگوار عبارت بود از انجام دادن یک واجب عظیم از واجبات دین، که آن واجب عظیم راهیج کس قبل از امام حسین (ع)، حتی خود پیامبر (ص) انجام نداده بود. نه پیغمبر این واجب را انجام داده بود، نه امیرالمومنین (ع)، نه امام حسن مجتبی (ع). واجبی بود که در بنای کلی نظام فکری و ارزشی و عملی اسلام، جای مهمی دارد و زمینه‌ی انجام این واجب، در زمان امام حسین (ع) پیش آمده بود. اگر این زمینه کار در زمان امام علی النقی (ع) بوجود آمده بود، حادثه عظیم و ذبح عظیم تاریخ اسلام، امام علی النقی می‌شد. و امام حسین (ع) باید این واجب را عمل می‌کرد تا درسی برای همه‌ی تاریخ باشد.

پیغمبر اکرم (ص) و هر پیغمبری، وقتی که می‌آید، یک مجموعه‌ی احکام می‌آورد. این احکامی را که پیغمبر می‌آورد، بعضی فردی است و برای این است که انسان خودش را اصلاح کند؛ بعضی اجتماعی است و برای این است که دنیای بشر را آباد و اداره کند و اجتماعات بشر را اصلاح کنند؛ مجموعه احکامی است که به آن نظام اسلامی می‌گویند. اسلام بر قلب مقدس پیغمبر اکرم (ص) نازل شد. نماز را آورد، روزه، زکات، انفاقات، حج، احکام خانواده، و غیر روابط حاکم و مردم و وظایف مردم در مقابل حکومت را آورد. اسلام، همه‌ی این مجموعه را بر بشریت عرضه کرد، همه راهم پیغمبر اکرم (ص) بیان فرمود: «یا ایها الناس و الله ما من شی یقربکم من الجنه و یباعدکم من النار الا و قد اسرتکم به»؛ پیغمبر اکرم (ص) همه‌ی آن چیزهایی را که می‌تواند انسان و یک جامعه‌ی انسانی را به سعادت برساند، بیان فرمود، نه فقط بیان، بلکه آنها را عمل و پیاده کرد.

مهندس این نظام و راهبر این قطار در این خط، نبی اکرم (ص) و آن کسی است که به جای او می‌نشینند. دو نوع انحراف داریم. یک وقت مردم فاسد می‌شوند؛ اما احکام اسلامی از بین نمی‌رود؛ لیکن یک وقت مردم که

فاسد می‌شوند، حکومتها هم فاسد می‌شوند، علما و گویندگان دین هم فاسد می‌شوند. قرآن و حقایق را تحریف می‌کنند. خوب‌ها را بد، بد‌ها را خوب، منکر را معروف و معروف را منکر می‌کنند. اگر جامعه و نظام اسلامی به چنین چیزی دچار شد، تکلیف چیست؟ در جوامعی که انحراف به حدی پیش می‌آید که خطر انحراف اصل اسلام است، خدا تکلیفی دارد. خدا انسان را در هیچ قضیه‌ای بی تکلیف نمی‌گذارد. در زمان امام حسن (ع) که معاویه در رأس حکومت است، انحراف هنوز به آن حدی نرسیده است که خوف تبدیل کلی اسلام وجود داشته باشد. اگر جامعه به تدریج از خط، خارج و خراب و فاسد شد، حکم خدا تغییر وضع و تجدید حیات یا به تعبیر امروز، انقلاب است. خوب، چه کسی باید این حکم را انجام دهد و این تکلیف را به جا بیاورد؟ یکی از جانشینان پیغمبر، وقتی در زمانی واقع شود که آن انحراف، به وجود آمده است.

پس امام حسین باید قیام کند، زیرا انحراف پیدا شده است. برای اینکه بعد از معاویه کسی به حکومت رسیده است که حتی ظواهر اسلام را هم رعایت نمی‌کند. فساد آدمهای عادی، ممکن است برای خودشان، یا برای عده‌ای دور و برشان باشد؛ اما آن کسی که در رأس قرار گرفته است، اگر فاسد شد، فساد او می‌ریزد و همه‌ی فضا را پر می‌کند. زمینه هم آماده است. یعنی فضای جامعه اسلامی، طوری است که ممکن است پیام امام حسین (ع) به گوش انسانها در همان زمان و در طول تاریخ برسد. پس هدف، عبارت شد از بازگرداندن جامعه اسلامی به خط صحیح. چه زمانی؟ آن وقتی که راه، عوض شده است و جهالت و ظلم و استبداد و خیانت کسانی، مسلمین را منحرف کرده و زمینه و شرایط هم آماده است.

می‌توان این طور جمع بندی کنیم که امام حسین (ع) قیام کرد تا آن واجب بزرگی را که عبارت از تجدید بنای نظام و جامعه‌ی اسلامی یا قیام در مقابل انحرافات بزرگ در جامعه اسلامی است، انجام دهد. این قیام از طریق امر به معروف و نهی از منکر است؛ بلکه خودش یک مصداق بزرگ امر به

معروف نهی از منکر است. البته این کار، گاهی به نتیجه حکومت می‌رسد، امام حسین (ع) برای این آماده بود. گاهی هم به نتیجه‌ی شهادت می‌رسد. اگر امام حسین (ع) قیام نمی‌کرد، روحیه تنبلی و گریز از مسؤولیت تبدیل به روحیه ظلم ستیزی و مسؤولیت پذیری نمی‌شد. تا قبل از شروع قیام امام حسین (ع)، خواص هم حاضر نبودند قدمی بردارند. اما بعد از قیام امام این روحیه زنده شد. لذا شما امروز وقتی نگاه می‌کنید، اسلام را زنده شده حسین بن علی علیه السلام می‌دانید. او را پاسدار اسلام می‌دانید.

فصل هفتم:

حرکت زینب کبری (سلام الله علیها) و سفیران کربلا

ارزش و عظمت زینب کبری (سلام الله علیها)، به خاطر موضع و حرکت عظیم انسانی و اسلامی او بر اساس تکلیف الهی است. بخش عمده‌ی این عظمت از اینجاست که: اولاً او موقعیت را شناخت، و ثانیاً طبق هر موقعیت، یک انتخاب کرد. این انتخاب‌ها بود که زینب (سلام الله علیها) را ساخت. اینکه گفته می‌شود در عاشورا، در حادثه کربلا، خون بر شمشیر پیروز شد که واقعا پیروز شد عامل این پیروزی، حضرت زینب بود؛ والا خون در کربلا تمام شد. حادثه نظامی با شکست ظاهری نیروهای حق در عرصه عاشورا به پایان رسید؛ اما آن چیزی که موجب شد این شکست نظامی ظاهری، تبدیل به یک پیروزی قطعی دائمی شود، عبارت بود از منش زینب کبری؛ نقشی که حضرت زینب بر عهده گرفت؛ این خیلی چیز مهمی است. حضرت زینب(س) نشان داد که می‌توان حجب و عفاف زنانه را تبدیل کرد به عترت مجاهدانه، به یک جهاد بزرگ. خطبه فراموش نشدنی زینب کبری در بازار کوفه یک حرف زدن معمولی نیست، اظهارنظر معمولی یک شخصیت بزرگ نیست؛ یک تحلیل عظیم از وضع جامعه اسلامی در آن دوره است که با زیباترین کلمات و با عمیق ترین و غنی ترین مفاهیم در آن شرایط بیان شده است.

حرکت امام سجاد (ع) در دوران اسارت

وضعیت بعد از عاشورا در میان شیعیان و معتقدان به خط امامت، وضعیت عجیبی بود. وحشیگری مزدوران اموی و کاری که با خاندان پیغمبر چه در

کربلا و چه در کوفه و چه در شام انجام دادند، همه‌ی مردم علاقه مند به خط امامت را مرعوب کرد. البته زبندگان اصحاب امام حسین (ع) در ماجرای عاشورا و یا در ماجرای توأبین به شهادت رسیدند، اما آن کسانی که باقی مانده بودند آنقدر جرأت و شهامت که اجازه بدهد در مقابل قدرت سلطه جبار یزید و سپس مروان بتوانند حرف حق خودشان را بزنند نداشتند. یک جمع مؤمن اما پراکنده، بی تشکیلات، مرعوب و در حقیقت از راه امامت عملاً منصرف شده، این میراثی بود که از جمع شیعه برای امام سجاد باقی ماند. امام سجاد (ع) باید برای حفظ جریان اسلام اصیل و مکتبی و واقعی، این پراکنده‌ها را جمع بکند و آنها را به حکومت علوی یعنی حکومت اسلامی واقعی، نزدیک کند. با این شرایط، امام سجاد سی و چهار سال عمل کرد.

اولین بخش افتخارآمیز زندگی امام چهارم بخش اسارت اوست. امام چهارم دومرتبه اسیر شده است و دو مرتبه با غل و زنجیر به شام برده شده است. بار اول از کربلا بود و بار دوم از مدینه در زمان عبدالملک بن مروان. امام سجاد (ع) در اسارت و مقابل عبیدالله زیاد، در مقابل انبوه جمعیت فریب خورده شام، در دستگاه اموی، در مقابل مأمورین یزید، نمی ترسد، حرف حق را میزند، روشنگری می‌کند. با گفتار و رفتارش، در این فصل، حماسه می‌آفریند. در این دوران حماسه ساز اسارت، امام وضعیتی به کلی متفاوت دارد با آنچه که در دوران اصلی زندگی او مشاهده خواهید کرد. این سؤال وجود دارد که چرا امام سجاد (ع) در دوران پس از کارهای تند و پرخاشگرانه اسارت، بنا را بر ملایمت و نرمش می‌گذارد و مایل است که تقیه کند و پوششی از دعا و کارهای ملایم بر روی حرکات انقلابی و تند بگذارد؟

فصل هشتم:

شرایط اجتماعی و سیاسی پس از حادثه‌ی کربلا

پس از واقعه عاشورا، اختناق شدیدی در منطقه نفوذ اهل بیت، یعنی حجاز به ویژه مدینه و همچنین عراق به ویژه کوفه به وجود آمد. ارتباطات ضعیف شد و کسانی که طرفدار ائمه بودند و مخالفان بالقوه دستگاه خلافت بنی امیه به شمار می‌آمدند، در حال ضعف و تردید به سر می‌بردند. در روایتی از امام صادق (ع) نقل شده که آن حضرت وقتی درباره‌ی اوضاع ائمه (علیهم السلام)، قبل از خودشان صحبت می‌کردند، فرمودند: مردم پس از امام حسین (ع) مرتد شدند مگر سه نفر و در روایتی دیگر هست پنج نفر و بعضی روایات هفت نفر هم ذکر کرده اند. در روایتی از حضرت سجاد (ع) نقل است که در همه‌ی مکه و مدینه بیست نفر نیستند که ما را دوست می‌دارند. یعنی این خفقانی که به وجود آمد یک چنین حالتی را به وجود آورد که طرفداران ائمه متفرق، پراکنده، مأیوس و مرعوب بودند و امکان یک حرکت جمعی برای آنها نبود. البته در همان هنگامی که اسرای کربلا را به کوفه آوردند، حرکاتی مشاهده می‌شود که این حرکات حاکی از وجود تشکیلات شیعی است.

البته وقتی از «تشکیلات پنهانی شیعه» سخن می‌گوییم منظور یک تشکیلات منسجم کامل به شکلی که امروز در دنیا معمول است، نمی‌باشد، بلکه منظورمان رابطه‌های اعتقادی است که مردم را به یکدیگر متصل کرده و

وادار به فداکاری می‌نماید و به کارهای پنهانی بر می‌انگیزد و در نتیجه یک مجموعه را در ذهن ترسیم می‌کند.

با وجود اینکه تشکیلات شیعی در اثر حادثه عاشورا دچار ضعف شده بود اما حرکات شیعی در قبال این ضعف مشغول فعالیت بود که مجدداً آن تشکیلات را به وضع اول در آورد که موفقیت آمیز هم نبود. از جمله این حوادث که باز موجب سرکوب و ضعف شیعیان شد، واقعه‌ی حره و سرکوب کردن حرکت توابین در عراق و شهادت مختار و شهادت ابراهیم بن مالک اشتر نخعی و دیگر بزرگان شیعه است. پس از شهادت این عده، حرکت آزادی خواهانه تشیع سرکوب شد و پیروان ائمه (ع) در نهایت غربت و تنهایی باقی ماندند. یک عامل دیگر در کنار این رعب به وجود آمد و آن، انحطاط فکری مردم در سرتاسر دنیای اسلام بود؛ که ناشی از بی‌عنایتی به تعلیمات دین در دوران بیست ساله گذشته بود. مردم از لحاظ اعتقاد و مایه‌های ایمانی، به شدت پوچ و توخالی شده بودند.

فصل نهم:

امام سجاد (ع)

امام سجاد (ع) در عاشورای سال شصت و یک هجری به امامت رسیدند و در سال نود و چهار مسموم و شهید شدند. در کل زندگی امام سجاد (ع) ما باید در جستجوی این هدف کلی و خط مشی اصلی باشیم و بی تردید بدانیم که امام سجاد (ع) درصدد تحقق همان آرمانی بودند که امام حسن و امام حسین علیهما السلام آن را دنبال میکردند.

اکنون با این بینش، جزئیات کار امام سجاد (ع) را پیگیری کنیم که چه مراحل را پیمودند و چه تاکتیکهایی را به کار بردند و چه موقعیت هایی را به دست آوردند. تمام جملاتی که آن حضرت بیان کردند، حرکاتی که داشتند و دعایی که خواندند و مناجات و راز و نیازهایی که به صورت صحیفه سجادیه درآمده است، تمام اینها را با توجه به آن خط کلی باید تفسیر کرده و همچنین موضع گیریهای امام (ع) در طول مدت امامت:

۱- موضع گیری در برابر عبیدالله بن زیاد و یزید که بسیار شجاعانه و فداکارانه بود.

۲- موضع گیری در مقابل مسرف بن عقبه؛ کسی که در سال سوم حکومت یزید و به امر او، مدینه را ویران کرد و اموال مردم را غارت نمود. در اینجا موضع گیری امام بسیار نرم و ملایم بود.

۳- حرکت امام (ع) در رویارویی با عبدالملک بن مروان، قوی ترین و هوشمندترین خلفای بنی امیه، که گاهی تند و گاهی ملایم بود.

۴- برخورد با عمر بن عبدالعزیز.

۵- برخورد با اصحاب و یاران، و توصیه هایی که به دوستانشان کردند.

۶- برخورد با علمای درباری و وابسته به دستگاه‌های ستمگر حاکم.

سی و پنج یا سی و چهار سال پس از پدر زنده ماند و دشوارترین دوران امامت شیعه را چشید، برخی مورخان می‌گویند که ایشان در گوشه‌ای نشست و به عبادت مشغول بوده و کاری به سیاست نداشته است. ولی امامت نمی‌تواند با سیاست کاری نداشته باشد. و سیره‌ی هر کس به معنای واقعی کلمه، آنگاه روشن می‌شود که ما جهت‌گیری کلی آن شخص را بدانیم سپس به حوادث جزئی زندگی او بپردازیم.

دوره امام سجاد (ع) کار با دشواری فراوان آغاز می‌شود. اگر ائمه (علیهم السلام) از جمله امام سجاد (ع) در آن شرایط می‌خواستند به حرکات آشکار و قهر آمیزی دست بزنند، یقیناً ریشه شیعه کنده می‌شد و هیچ زمینه برای رشد مکتب اهل البیت (علیهم السلام) و دستگاه ولایت و امامت در دوران بعد باقی نمی‌ماند. ابتدا باید دین مردم درست می‌شد، باید اخلاق مردم درست می‌شد، باید مردم از این غرقاب فساد بیرون می‌آمدند، باید دوباره جهت‌گیری معنوی در جامعه احیا می‌شد. اختناق در آن دوران و نامناسب بودن وضع، اجازه نمی‌داد که امام سجاد (ع) بخواهند با آن مردم بی‌پرده و صریح و روشن حرف بزنند؛ نه فقط دستگاه‌ها نمی‌گذاشتند، مردم هم نمی‌خواستند.

اهداف امام سجاد (ع)

بدون شک هدف نهایی حضرت سجاد (ع) ایجاد حکومت اسلامی است و همان گونه که در آن روایت امام صادق (ع) آمده است خدای متعال سال هفتاد را برای حکومت اسلامی در نظر گرفته بود و چون در سال شصت حضرت حسین بن علی (ع) به شهادت رسید، به سال صد و چهل و هفت، صد و چهل و هشت به تاخیر افتاده است. این کاملاً حاکی از این است که هدف

نهایی امام سجاد (ع) و سایر ائمه (ع) ایجاد یک حکومت اسلامی است. اما ایجاد حکومت اسلامی در آن شرایط به چند چیز نیازمند است:

۱. باید اندیشه درست اسلامی که ائمه (ع) حامل واقعی آن هستند و همین اندیشه است که باید مبنای حکومت اسلامی قرار بگیرد، تدوین و تدریس و منتشر شود. بزرگترین نقش امام سجاد (ع) این است که تفکر اصیل اسلامی یعنی توحید، نبوت مقام معنوی انسان، ارتباط انسان با خدا و بقیه‌ی چیزها را تدوین کرده است، و مهم‌ترین نقش صحیفه‌ی سجاده‌ی همین بود. نتیجه کار باید این باشد که تفکر درست اسلامی به صورت واقعی خود در فضای جامعه اسلامی محفوظ بماند و از بین نرود.

۲. آشنا کردن مردم نسبت به حقانیت آن کسانی که حکومت باید به دست آنها تشکیل شود. یکی از اهداف و حرکت‌های مهم دیگر امام سجاد این است که می‌بایست مردم را نسبت به حقانیت اهل بیت و اینکه مقام ولایت و امامت و حکومت حق اینها است و اینان خلیفه واقعی پیامبر هستند، روشن سازند و مردم نیز می‌بایست به این مسئله آشنا شوند. و این مطلب ضمن اینکه جزو ایدئولوژی و تفکر اسلامی است، درعین حال ماهیت سیاسی دارد، یعنی یک حرکت سیاسی است بر ضد دستگاه حاکم.

۳. امام سجاد (ع) باید تشکیلاتی به وجود می‌آورد که آن تشکیلات بتواند محور اصلی حرکت‌های سیاسی آینده باشد. آن تشکیلاتی که از دیدگاه ما از دوران امیرالمؤمنین (ع) وجود داشته و سپس در ماجرای عاشورا و واقعه حره و واقعه مختار تقریباً زمینه‌هایش متلاشی شده، این را نوسازی و بازسازی کند. با این سه کار، زمینه برای تشکیل حکومت اسلامی و نظام علوی امکان پذیر می‌شد.

بیانات امام سجاد (ع)؛ تجلی گاه مبارزه‌ی سیاسی

امام سجاد (ع) چون در دوران اختناق زندگی می‌کردند و نمی‌توانستند مفاهیم مورد نظرشان را آشکار و صریح بیان کنند، از شیوه موعظه و دعا

استفاده می‌کردند. با بررسی کلمات امام که در کتاب تحف العقول نقل شده است، ما چند نوع مطلب مشاهده می‌کنیم. دسته اول آن نوع بیاناتی است که خطاب به عامه مردم است و در این بیانات، دائماً به آیات استناد می‌شود. در این زبان موعظه، معارف اسلامی و از جمله آن معارفی را که مورد نظر خاص خود آن حضرت هست، در ذهن مردم زنده می‌کند، و سعی می‌کند که مردم این چیزها را یاد بگیرند. آنچه در این خطاب مورد توجه است، از نوع آموزش نیست، از نوع تذکر و یادآوری است و در خلال مسائل اسلامی، بر مساله امامت نیز تکیه می‌کند.

در جامعه اسلامی دوران عبدالملک مروان، که امام سجاد آن وقت زندگی می‌کردند، معنی امامت غلط جا افتاده بود. وقتی که امام سجاد (ع) می‌فرماید، از امامت، در قبر از تو سؤال می‌کنند، یعنی آن کسی که بر تو حکومت می‌کرد، آن کسی که رهبری جامعه ات به دست او بود، آیا او به راستی امام بود؟ و با این مطلب مردم را نسبت به این مسئله حساس می‌کند، بیدار می‌کند. مطالب وقتی به زبان موعظه، به زبان یک آدم زاهد و عابد بیان می‌شود، برای دستگاه یک مقداری قابلیت قبول پیدا می‌کند و حساسیت برانگیز نیست.

نوع دوم، بیاناتی است که خطاب به عده خاصی است. گرچه مشخص نیست که خطاب به کیست، اما کاملاً مشخص است که خطاب به عده‌ای است که آن عده با دستگاه حاکم مخالف بودند و در حقیقت، پیروان امام و معتقدین به حکومت اهل بیت (ع) بودند. در این بیان، بیشترین تکیه امام روی این نکته است که مردم را از رفاه‌های معمولی زندگی که جز به قیمت نزدیک شدن به طواغیت به دست نمی‌آید برحذر دارد. هدف امام کادر سازی است، می‌خواهد از مؤمنین کادرهای لازم را برای هنگام لازم بسازد، لذا اینها را از جذب شدن به قطب‌های قدرت و جذب شدن به رفاه کاذب برحذر می‌دارد. امام دارد آنها را شاداب و با طراوت و سرزنده نگه می‌دارد برای روزی که وجودشان بتواند در راه ایجاد حکومت اسلامی مؤثر باشد.

یک نوع دیگر از بیانات امام سجاد (ع) آن نوع بیاناتی است که تقریباً امام به طور صریح مردم را به داشتن یک تشکیلات اسلامی ویژه دعوت می‌کند. البته این دعوت تنها از مردمی است که وابسته به آن بزرگوارند، والا اگر می‌خواستند مردمی را که جزو عامه مردمند به یک چنین تشکیلاتی دعوت کنند، این دعوت افشا می‌شد و برای حضرت خیلی هم دشواری پیش می‌آمد. اینها در این بیان می‌آموزند که بایستی به دیگرانی که خواسته آنها را دنبال نمی‌کنند، انگیزه آنها را ندارند و دنبال حکومت علوی و حکومت حق نیستند، باید با آنها غریبه و بیگانه باشند.

تاکتیک آغاز دوره‌ی سوم حرکت ائمه (علیهم السلام)

دوران امام سجاد (ع) را می‌توان به دوران آغازین دعوت پیامبر (ص) در مکه تشبیه کرد، یعنی آن چند سال اول که حتی دعوت، علنی هم نبود. مطمئناً اگر آن برخوردهای تندی که ما در برخی از کلمات امام صادق و امام کاظم و امام هشتم (ع) ملاحظه می‌کنیم، از امام سجاد (ع) سر می‌زد، عبدالملک مروان که در اوج قدرت خود بود، به آسانی می‌توانست بساط تعلیمات را برچیند. با این حال در لابلا کلمات امام سجاد (ع) که احتمالاً مربوط به اواخر زندگی و دوران طولانی امامت این بزرگوار هم می‌باشد، اشاره یا جلوه‌هایی از تعرض به دستگاه خلافت مشاهده می‌شود.

این جلوه‌های تعرض آمیز در چند شکل بود. یک شکل در بیان موضع پایگاه خلفای اموی است در پوشش تعلیمات معمولی و عادی دینی. حدیثی از امام صادق (ع) که می‌فرماید: بنی امیه برای مردم راه فرا گرفتن ایمان را باز گذاشتند، اما راه فرا گرفتن شرک را بستند، بدین خاطر که اگر مردم را به شرک کشاندند، مردم شرک را نشناسند. یعنی بنی امیه اجازه می‌دادند که علما و اهل دین، و از جمله ائمه (علیهم السلام)، راجع به احکام الهی سخن بگویند ولی نمی‌گذاشتند که راجع به مفهوم شرک و مصادیق و جلوه‌های آن در جامعه بحث کنند، زیرا اگر این معارف مربوط به شرک را به مردم

می‌آموختند، آنان فوراً می‌فهمیدند آن چیزی که بنی‌امیه آنها را دارند به سوی آن سوق می‌دهند شرک است. نمونه دیگری از این جلوه‌های تعرض، در برخی از مکاتبات میان امام سجاد (ع) عبدالملک خلیفه مقتدر اموی و اشعار نقل شده از حضرت سجاد (ع) یا اشعار نقل شده از یاران آن حضرت مشاهده می‌شود.

برخورد شدید امام سجاد (ع) با علمای درباری

برای ایجاد یک جامعه اسلامی، زمینه فکری و ذهنی از همه چیز لازم تر و مهم تر است و این زمینه ذهنی و فکری در آن شرایطی که آن روز عالم اسلام وجود داشت، کاری بود که بایستی در طول سالیان درازی انجام بگیرد، و این همان کاری بود که امام سجاد (ع) با همه‌ی زحمت و توان فرسایی به عهده گرفت. عمده این تلاشها برخورد امام سجاد (ع) با علمای وابسته و محدثین بزرگی بود که برای دستگاه حکومت فعالیت می‌کردند. خلفای ستمگر و جابر برای اینکه بتوانند بر مردمی که معتقد به اسلام بودند، حکومت داشته باشند، چاره‌ای نداشتند جز اینکه ایمان قلبی مردم را نسبت به آنچه می‌خواستند انجام دهند، جلب کنند زیرا آن روزهنوز زمان زیادی از صدر اسلام نگذشته بود و ایمان قلبی مردم به اسلام به قوت خود باقی بود و اگر مردم می‌فهمیدند بیعتی که با این ظالم کرده‌اند بیعت درستی نیست، و این ظالم شایسته‌ی خلافت رسول الله (ص) نیست بدون شک تسلیم او نمی‌شدند. به همین جهت بود که خلفا، حداکثر استفاده را از محدثین و علمای دینی آن زمان می‌کردند، و آنها را به آنچه که خود مایل بودند وادار می‌ساختند، و از آنها می‌خواستند، احادیثی را از زبان پیامبر (ص) و صحابه بزرگ آن حضرت طبق میل و خواسته آنها جعل کنند. امام سجاد (ع) موضع گیری بسیار تند و سختی در برابر این دسته اشخاص کرده و بی اعتباری شدیدی برای این گونه افراد درباری به وجود می‌آورد.

علی رغم اینکه امام سجاد (ع) در دوران امامت پربار خود، که سی و چهار سال طول کشید تعرض آشکاری با دستگاه خلافت نداشتند، ولی چیدن همان بساط پربار امامت و تعلیم و تربیت تعداد زیادی از عناصر مومن و مخلص و گستردن دعوت اهل بیت (علیهم السلام)، کار خود را کرد و دستگاه خلافت بنی امیه را نسبت به این حرکت بدبین و اندیش ناک کرد، به طوری که به آن بزرگوار تعرض هایی هم نمودند، و حداقل یک بار آن حضرت را با غل و زنجیر از مدینه به شام بردند و در موارد متعدد دیگری هم، مورد شکنجه و آزار مخالفان قرار گرفتند. سرانجام آن حضرت در سال نود و پنج هجری و در زمان خلافت ولید بن عبدالملک، به وسیله‌ی عمال دستگاه خلافت مسموم و به شهادت رسیدند.

فصل دهم:

امام محمد باقر (ع)

دوران سازندگی فکری و تشکیلاتی

دوران زندگی امام پنجم، امام باقر (ع) به طور کامل ادامه منطقی دوران زندگی امام سجاد (ع) است. اکنون دیگر، جمعی گرد آمده‌اند و شیعه دوباره احساس وجود و شخصیت می‌کند. اکنون هنگامی که امام باقر به مسجد پیامبردر مدینه وارد می‌شود، جماعت انبوهی از مردم خراسان و دیگر مناطق، گرد او را می‌گیرند و از مسائل فقهی سؤال می‌کنند. شاعری چون کمیت اسدی با آن زبان فصیح و هنر سرشار، مهم‌ترین اثر هنری اش قصیده‌هایی است به نام «هاشمیات» که دست به دست و زبان به زبان می‌گردد و مردم را با حق آل محمد و فضل دانش و ارج معنوی آنان آشنا می‌سازد. از سوی دیگر خلفای مروانی بدان جهت که پس از دوران اقتدار بیست ساله عبدالملک بن مروان و فروکوفتن همه‌ی سرهای داعیه‌دار و فرونشاندن همه‌ی شعله‌های مخالفت، احساس امن و رضایت می‌کنند، و هم بدان جهت که متاع آسان به دست آمده خلافت را مانند گذشتگان خود قدر نمی‌دانند، و هم نیز به جهت سرگرمی‌هایی که معمولاً لازمه آن جاه و جلال است، چندان به کار تشیع نمی‌پردازند.

حال اگر ائمه بخواهند حکومت اسلامی و نظام علوی درست و برقرار کنند، اولین کار این است که ذهنیت مردم را عوض کنند؛ فرهنگ به

اصطلاح اسلامی ولی ضداسلامی را که در ذهن مردم رسوخ کرده، از آنها بگیرند و جای آن را با فرهنگ صحیح قرآنی و توحید واقعی جایگزین کنند. و امام باقر (ع) این مبارزه فرهنگی را شروع کرد. کسی که نفس امام محمدباقر (ع) به او می خورد و او وابسته و سر سپرده نبود، سرش در آخور جایی بند نبود، این یقیناً نسبت به وضع حاکمیت زمان، نظرش بر می گشت. لذا بسیاری از مردمی که افراد متوسطی هم بودند در زمان امام باقر (ع) گرایش پیدا کردند به مکتب اهل بیت (ع)، به مکتب امامت، به همان چیزی که در عرف رایج امروز به آن «تشیع» گفته می شود.

تشکلی که آن حضرت درست کرد عبارت بود از تربیت شاگردانی ویژه که در سرتاسر دنیای اسلام به عنوان یک قطب، یک رکن، به عنوان وکیل و نایب آن حضرت شناخته می شدند و آنها کار آن حضرت را در ادامه ی تبلیغات و تعلیمات به عهده گرفته بودند. این سازماندهی پنهانی امام محمد باقر (ع) بود، که از زمان قبل از امام باقر (ع) شروع شده بود، اما در زمان آن حضرت یک هیجان بیشتری پیدا کرد. و البته در زمان امام صادق (ع) و امام موسی بن جعفر (ع) به اوج خودش رسید و کاری بود بسیار خطرناک.

از نخستین لحظات، تلاش وسیع و پردامنه امام و یاران راستین او در اشاعه دعوت هدف دار و زیر و رو کن تشیع، مطلعی تازه می گیرد. گسترش دامنه این دعوت چنان است که علاوه بر مناطق شیعه نشین مدینه و کوفه، مناطق جدیدی از کشور اسلامی که از مرکز حکومت بنی امیه دور است نیز بر قلمرو تفکر شیعی افزوده می شود.

آنچه در سراسر این تلاش توان فرسا امام و یارانش را به حرکتی مستمر برمی انگیزد، واقعیت تأسف بار اجتماعی و ذهنی است. آنان در برابر خود، مردمی را مشاهده می کنند که از سویی بر اثر تربیتی تبه ساز و ویرانگر، روزبه روز در جریان فساد عمومی جامعه فرو رفته اند و کم کم کار به جایی رسیده است که عامه مردم نیز مانند سردمداران و مسؤولان، حتی گوش به دعوت نجات بخش امامت نمی دهند. امام در هر فرصت مناسبی با نشان

دادن گوشه‌ای از واقعیت تلخ و مرارت بار زندگی شیعی و تشریح فشارها و شدت عملهایی که از سوی قدرتهای مسلط بر امام و یارانش، احساسات و عواطف مردم غافل را تحریک کرده و آنان را آماده گرایش‌های تند و جهت‌گیری‌های انقلابی می‌سازد.

در میان جریان‌های مهم اواخر زندگی امام، از همه معروف‌تر، ماجرای جلب و احضار آن حضرت به شام، پایتخت حکومت اموی است. هشام از این کار دو منظور را دنبال می‌کرد: نخست آنکه با اظهارات تند، شماتت و دشنام روحیه امام را تضعیف کند و زمینه را برای هر کاری که مقتضی به نظر می‌رسد، آماده سازد، و دیگر آنکه حضرت را در دیداری که میان عالی‌ترین رهبران دو جبهه متخاصم تشکیل شده، محکوم کند و بدین وسیله همه‌ی افراد جبهه او را با نشر خبر این محکومیت که به برکت بلندگوهای همیشه آماده خلیفه، مانند خطبا و عمال و جاسوس‌های شخص خلیفه، خلع سلاح کند.

بر خلاف سناریوی از پیش طرح شده هشام و اطرافیان، بیان کوتاه و پر مغز امام در حضور خلیفه، که تظلم و تحکم و نوید تهدید و اثبات و رد را یک جا متضمن است، به قدری تأثیر و گیرایی وجود دارد که چاره‌ای جز بکارگیری خشونت و زور را برای خلیفه باقی نمی‌گذارد. هشام دستور می‌دهد امام را به زندان افکنند؛ یعنی عملاً به ضعف روحیه و نارسایی منطق خود اعتراف می‌کند. در زندان، امام به روشنگری و بیان حقایق می‌پردازد. هشام فرمان می‌دهد آن حضرت و همراهانش را از زندان بیرون آورده و آنها را سوار بر مرکب‌های تندرو، بی وقفه به سوی مدینه روانه می‌کند.

نوزده سال دوران رهبری امام همانند خطی مستقیم و متصل و روشن، با این وضع سپری می‌شود؛ نوزده سالی که در آن، هم آموزندگی ایدئولوژی هست، هم سازندگی فرد؛ و هم تاکتیک مبارزه. هم سازماندهی به جمع و ایجاد تشکل هست؛ هم حفظ و تداوم جهت‌گیری سیاسی، هم تقیه و برافروزدگی امید هرچه بیشتر و راسخ‌تر. امام که عمری را به افشاگری و تبیین گذرانده بود، پس از مرگ نیز کار خود را دنبال می‌کند. صورت قضیه

این است که امام به فرزندش جعفر بن محمد (ع) دستور می‌دهد که وی بخشی از دارایی او را در طول ده سال، برای برگزاری عزاداری و گریستن بر او در صحرای منی و در موسم حج صرف کند. همه کس به طور طبیعی گذارش به مجلس عزایی که همه ساله در این سه روز در این بیابان برپاست، می‌افتد. و انبوه ذهن‌های پرسش‌گر و کاوش‌گر را صاحبان عزا و پاسخگوییانی که اینجا و آنجا در انبوه متراکم و تاریک جمعیت پراکنده اند، روشن می‌کنند. و این است گردهمایی شیعی در عظیم‌ترین شبکه تبلیغاتی جهانی آن روزگار. و این است نقشه موفق نقشه جهاد پس از مرگ امام باقر علیه السلام.

فصل یازدهم:

اواخر حکومت بنی امیه و امامت امام صادق (ع)

رژیم بنی امیه در سالیان آخر زندگی امام باقر (ع) و نیز سالهای آغاز امامت فرزندش امام صادق (ع)، یکی از پرماجرترین فصول خود را می‌گذرانید. در فضای پریشان و غم زده کشور اسلامی که فقر و جنگ و بیماری، همچون صاعقه برخاسته از قدرت طلبی و استبداد حکمرانان اموی بر سر مردم بینوا فرود می‌آمد، پرورش نهال فضیلت و تقوا و اخلاق و معنویت، چیزی در شمار محالات می‌نمود. قرآن و حدیث که می‌بایست نهال معرفت و خصلتهای نیک را زنده و بارور بدارد، به ابزاری در دست قدرتمندان یا ممر درآمدی برای روحانیون جیره خوار تبدیل شده بود. در این فضای مسموم و خفه و تاریک و در این روزگار پر بلا و دشوار بود که امام صادق (ع) بار امانت الهی را بر دوش گرفت وعهده دار دو تکلیف مهم گردید: نخست، تبیین و تطبیق و تفسیر مکتب، که خود متضمن مبارزه با تحریفها و درست کاری‌های جاهلانه و مغرضانه است، و آنگاه پی ریزی و زمینه سازی نظام قسط و حق توحید.

در واقع، امامت سرچشمه دو جریان حیات بخش است: اول تفکر درست اسلامی، و دوم، نظام عادلانه‌ی توحیدی است. استراتژی کلی امامت، همان ایجاد انقلاب توحیدی و علوی است در فضایی که گروه لازمی از مردم، ایدئولوژی امامت را دانسته و پذیرفته و مشتاقانه در انتظار عینیت یافتن آن بوده و گروه لازم دیگری، به جمع مصمم تشکیلات مبارز پیوسته باشند. لازمه‌ی منطقی این خط مشی کلی، دعوتی دیگر است برای آماده سازی

افراد مستعد و فداکار اعضای «تشکیلات پنهانی شیعه». دشواری کار دعوت راستین امامت در همین نکته نهفته است. با توجه به راه دراز و پر مشقت نهضت تشیع، امام صادق (ع) مظهر امید صادقی بود که شیعه سالها انتظار آن را می کشید.

شرح زندگی امام صادق (ع)، درهاله‌ای از ابهام

شرح زندگی امام صادق (ع)، و بویژه در سالیان آغاز امامت ایشان که مصادف با اواخر حکومت بنی امیه بوده، درهاله‌ای از ابهام قرار دارد. شاید یکی از علل این گنگ بودن و ابهام، به ویژه در فعالیتهای تشکیلاتی امام با یارانش را در ماهیت این کارها باید جستجو کرد. کار پنهانی و تشکیلاتی به طور معمول در صورتی که با اصول درست پنهان کاری همراه باشد، باید همواره پنهان بماند. علت دیگر را در خصلت تاریخ نویسی و تاریخ نویسان باید جستجو کرد. یک جمع محکوم و مظلوم اگر در تاریخ سهم و نامی هم داشته باشد و خاطره‌ای هم از او ثبت شود، بی شک چنان خواهد بود که جریان حاکم و ظالم خواسته و گفته و وانمود کرده است. هرگز از یک مورخ دوران عباسی انتظار آن نیست که بتواند یا بخواهد اطاعات درست و مرتبی از زندگی امام صادق (ع) یا هر یک از ائمه دیگر شیعه تحصیل و در کتاب خود ثبت کند.

این زندگی پر ماجرا و حادثه خیز که کشمکش‌ها و فراز و نشیب‌های آن از لابلای صدها روایت تاریخی مشاهده می‌شود، هرگز به شکل مرتب و پیوسته منعکس نگشته و زمان و خصوصیات بیشتر حوادث آن تعیین نشده است. بی گمان اگر نهضت علوی نیز به ثمر می‌رسید و قدرت و حکومت در اختیار امامان شیعه یا عناصر برگزیده‌ی آنان در می‌آمد، ما امروز از همه‌ی رازهای سر به مهر دعوت علوی و تشکیلات همه جا گسترده و بسیار محرمانه‌ی آن مطلع بودیم. تنها راهی که می‌تواند ما را با خط کلی زندگی امام (ع) آشنا سازد، آن است که نمودارهای مهم زندگی آن حضرت را در

لابلای ابهام‌ها یافته، به کمک آنها آنچه از اصول کلی تفکر و اخلاق آن حضرت را می‌شناسیم، خطوط اصلی زندگی نامه‌ی امام را ترسیم کنیم.

فصل دوازدهم:

امام صادق (ع)

وقتی امام باقر (ع) از دنیا می‌رود، بر اثر فعالیت‌های بسیاری که در طول این مدت خود امام باقر و امام سجاد (ع) انجام داده بودند، اوضاع و احوال به سود خاندان پیغمبر بسیار تغییر کرد. نقشه امام صادق (ع) این بود که بعد از رحلت امام محمد باقر (ع) یک قیام علنی به راه بیندازد و حکومت بنی امیه را که هر روز یک دولت عوض می‌شد، واژگون کند و شیعه در همه جا گسترش یابد. لذا وقتی که در خدمت امام باقر (ع) در روزهای آخر عمرش صحبت می‌شود و سوال می‌شود که «قائم آل محمد» کیست، حضرت یک نگاهی می‌کنند به امام صادق (ع) و می‌گویند که گویا می‌بینم که قائم آل محمد این است، البته می‌دانید که قائم آل محمد یک اسم عام است، اسم خاص نیست، اسم ولی عصر (سلام و صلوات الله علیه) نیست. حضرت ولی عصر (سلام و صلوات الله علیه) قائم نهایی آل محمد (ص) است. امام‌های کسانی که از آل محمد در طول زمان قیام کردند، چه پیروزی به دست آورده باشند چه نیاورده باشند، اینها قائم آل محمد هستند و این روایاتی که می‌گویند وقتی قائم ما قیام کند این کارها را می‌کند، امام صادق (ع) قرار بود که قائم آل محمد (ص) در آن روز باشد.

امام صادق (ع) مرد علم و دانش و درس و بحث بود، ولی مرد تشکیلات، مبارزه و میدان نیز بوده است. همین موجب شد که دشمن از او احساس خطر کند. اما مرد مبارزه بودنش را کمتر شنیده اند. امام صادق (ع) مشغول یک مبارزه دامنه دار پیگیر بود؛ مبارزه برای قبضه کردن حکومت و قدرت، و

به وجود آوردن حکومت اسلامی و علوی، یعنی امام صادق (ع) زمينه را آماده می‌کرد تا بنی امیه را از میان ببرد و به جای آنها حکومت علوی را، که همان حکومت راستین اسلامی است، بر سر کار بیاورد.

امام صادق (ع) یک تشکیلات عظیمی از مومنان به خود و از طرفداران جریان حکومت علوی در سراسر عالم اسلام، از اقصای خراسان و ماورالنهر تا شمال آفریقا، به وجود آورده بود. یعنی هر موقع امام (ع) اراده می‌کند آنچه را که او می‌خواهد بدانند، نمایندگان ایشان در سراسر آفاق به مردم می‌گویند تا بدانند. نمودار مهم و برجسته در زندگی امام صادق (ع) را می‌توان به شرح زیر بیان کرد:

- ۱- تبیین و تبلیغ مسئله‌ی امامت.
- ۲- تبلیغ و بیان احکام دین به شیوه‌ی فقه شیعی و نیز تفسیر قرآن به روال بینش شیعی.
- ۳- وجود تشکیلات پنهانی ایدئولوژیک - سیاسی.

دعوت امام صادق (ع) به امامت:

امام صادق (ع) خود را به عنوان صاحب حق واقعی ولایت و امامت به مردم معرفی می‌کند و آن زمانی است که مردم در اطراف ایشان جمع شده‌اند و ایشان همراه نام خود، نام امامان به حق و اسلاف پیشین خود را نیز یادآوری می‌کند و سلسله‌ی امامت اهل بیت (علیهم السلام) را متصل و جدایی ناپذیر دانسته و سلسله‌ی خود را از کانالی مطمئن و تردید ناپذیر به پیامبر (ص) متصل می‌کند.

شواهدی وجود دارد که از شبکه گسترده تبلیغاتی امام در سراسر کشور اسلامی یاد می‌کند و بودن چنین شبکه‌ای را مسلم می‌سازد. ممکن است سوال شود که اگر به راستی چنین شبکه تبلیغاتی وسیع و کارآمدی وجود داشته، چرا نامی از آن در تاریخ نیست و صراحتاً ماجرای آن نقل نشده است. دلیل این بی‌نشانی را باید نخست در پایبندی و سواس آمیز یاران امام

(ع) به اصل معتبر و مترقی «تقیه» جست که هر بیگانه‌ای را از نفوذ در تشکیلات امام مانع می‌شد، و سپس در ناکام ماندن جهاد شیعه در آن مرحله و به قدرت نرسیدن آنان، که این خود نیز معلول عواملی چند است. اگر بنی عباس نیز به قدرت نمی‌رسیدند، بی‌گمان تلاش و فعالیت پنهانی آنان و خاطرات تلخ و شیرین که از فعالیت‌های تبلیغاتی‌شان داشتند، در تاریخ نیز ثبت نمی‌شد.

وقتی از تقیه صحبت می‌کنیم، ممکن است گفته شود تقیه، متعلق به آن زمانی بود که دولت مسلطی بر سرکار بود و ما هم مخفی بودیم و از ترس چیزی نمی‌گفتیم. نه، همان وقت هم تقیه مسئله‌ی ترس نبود. تقیه سپر مومن است. سپر را کجا به کار می‌برند؟ در میدان جنگ و به هنگام درگیری به کار می‌آید. پس، تقیه در زمینه‌ی درگیری است؛ تقیه سپر بود و تقیه کننده پشت سپر مخفی می‌شد و به دشمن ضربه می‌زد.

تبلیغ و بیان احکام دین به شیونیه‌ی فقه شیعی

در زمان امام ششم، فقه شیعه به «فقه جعفری» تبدیل شد. فقه جعفری در برابر فقه فقیهان رسمی روزگار امام صادق فقط یک اختلاف عقیده دینی ساده نبود؛ بلکه درعین حال دو مضمون متعارضانه را نیز با خود حمل میکرد. نخست و مهم تر: اثبات بی‌نصیبی دستگاه حکومت از آگاهی دینی و ناتوانی آن از اداره امور فکری و عدم صلاحیت برای تصدی مقام خلافت و دیگر، مشخص ساختن موارد تحریف در فقه رسمی، که ناشی از مصلحت اندیشی فقیهان در بیان احکام فقهی و ملاحظه کاری آنان در برابر تحکم و خواست قدرتهای حاکم است. امام صادق (ع) با گستردن بساط علمی و بیان فقه و معارف اسلامی و تفسیر قرآن به شیوه‌های غیر از شیوه عالمان وابسته به حکومت، عملاً به معارضه با آن دستگاه برخاسته بود.

علی‌رغم تأکید و اصرار فراوان منصور بر گردآوردن فقیه‌های معروف حجاز و عراق در مقر حکومت، در مذاکرات و آموزش‌های امام به یاران و

نزدیکانش، بهره‌گیری از عامل «بی‌نصیبی خلفا از دانش» به عنوان دلیلی بر اینکه از نظر اسلام، آنان را حق حکومت کردن نیست، به وضوح مشاهده می‌شود. این مفهوم که رهبری سیاسی در جامعه انقلابی اسلام، همان رهبری انقلابی است و لزوماً با رهبری فکری و ایدئولوژیک همراه است، در آموزش‌های امامان قبل و بعد از امام صادق (ع) نیز آشکارا وجود داشته است. از این رو، در دیدگاه و کلام امام، زمام‌داری جامعه و رهبری انقلابی امت مسلمان در اختیار کسی است که سلاح و دانش را باهم دارا باشد.

امام صادق (ع) توانسته بود به کمک تلاش وسیع پدران، یعنی امام سجاد (ع) و امام محمد باقر (ع) و مخصوصاً اواخر زندگی امام محمد باقر (ع)، یک عده مومن و مسلمان مکتبی، اصیل و انقلابی و فداکار، و آماده برای خطر‌پذیری در سراسر عالم اسلام درست کند. و اینها آدمهای عادی نبودند؛ نه اینکه از طبقات ممتاز بودند، همین کاسب و تاجر و غلام و از این چیزها بودند اما از لحاظ پایگاه معنوی کسانی بودند که زندگی‌شان در هدفشان و در مکتب‌شان خلاصه می‌شد و همه جاهم بودند، عجیب این است که یاران امام صادق (ع) همه جا بودند، نه خیال کنید فقط در مدینه، در کوفه بیشتر از مدینه بودند، در خود شام حتی کسانی بودند. اینها آن شبکه‌ی عظیم تشکیلاتی امام صادق (ع) است.

فصل سیزدهم:

تشکیلات پنهان

منظور از تشکیلات چیست؟ تشکیلات به معنای جمعیتی از مردم بوده که باهدفی مشترک، کارها و وظایف گوناگونی را در رابطه با یک مرکز و یک قلب تپنده و مغز فرمان دهنده انجام داده و میان خود نوعی روابط و نیز احساسات نزدیک و خویشاوندانه دارند.

مثلاً در زمان امام علی (ع)، کسانی بودند که هیچ گاه رای و نظر و تشخیص درست خود را از دست نداده و همواره پیروان علی (ع) باقی ماندند و به همین علت بود که به حق نام «شیعه‌ی علی» یافتند و به این جهت گیری فکری و عملی مشهور شدند. چهره‌های معروفی چون سلمان، ابی بن کعب، ابوذر، مقداد، عمار، حذیفه و... در این شمارند. شواهد تاریخی تایید می‌کند که این جمع، اندیشه شیعی، یعنی اعتقاد به لزوم پیروی از امام به مثاب پیشوای فکری و نیز رهبر سیاسی، را همواره به شیوه‌های مصلحت آمیز و حکمت آمیز، میان مردم اشاعه می‌داده و تدریجاً بر جمع خود می‌افزوده اند؛ کاری که برای تشکیل حکومت علوی به منزله مقدمه‌ای واجب محسوب می‌شده است.

در آغاز صلح امام حسن (ع)، دو نفر از سران شیعه، مسیب بن نجمه و سلیمان بن سرد، با عده‌ای از مسلمانان خدمت امام مجتبی (ع) مشرف شدند و گفتند ما نیروی زیادی داریم و اینها را در اختیار شما می‌گذاریم و حاضریم معاویه را تا شام تعقیب کنیم. حضرت آنها را در خلوت به حضور خواستند و

مقداری با آنان سخن گفتند. پس از اینکه بیرون آمدند آرام شده بودند، و نیروهایشان را رها کرده و پاسخ روشنگری هم به عده همراهان خودشان ندادند. طه حسین، نویسنده مصری، مدعی است که این دیدار در حقیقت سنگ زیربنای اصلی مبارزات تشیع را گذاشت، یعنی می‌خواهد بگوید امام حسن (ع) با اینها نشستند و مشورت کردند، و در همین دیدار تشکیلات عظیم شیعی را به وجود آوردند. در نزدیکی‌های مرگ معاویه، این فعالیت سازمان یافته، بیش تر و آهنگ آن شتابنده تر بود، و پس از واقعه‌ی کربلا و شهادت امام حسین (ع)، فعالیت سازمان یافته شیعیان در عراق، به مراتب منظم تر و پر تحرک تر شده بود. و این تاثیری بود که حالات روانی شیعیان کوفه، که بسیاری از آنان نتوانسته بودند خود را به صحنه‌ی پیکار عاشورا برسانند، بدان رنگ و جلا می‌داد.

مؤلف «جهاد الشیعه» در رابطه با تشکیلات شیعی پس از شهادت امام حسین (ع) می‌نویسد: «جمعیت شیعه پس از شهادت امام حسین (ع)، همچون یک جمع متشکل و سازمان یافته که پیوندهای سیاسی و عقاید مذهبی به آن یکپارچگی می‌داد و دارای گردآمدهای رهبران و نیروهای رزمنده بود، ظاهر گشت و گروه توأبین، نخستین نمودار چنین جمعی بود.» نام شیعه در فرهنگ تشیع و نیز در تفاهم و درک غیر شیعیان در قرنهای نخستین اسلام و در زمان ائمه (ع) برکسی اطلاق نمی‌شد که فقط محبت خاندان پیامبر(ص) را در دل داشته باشد یا صرفاً به حقانیت آنان و صدق دعوتشان معتقد باشد، هر چند که در حوزه‌ی فعالیت و حرکتی که مرکز و محور آن، امام بود، شرکت نداشته باشد. بلکه به جز اینها، شیعه بودن یک شرط اساسی و حتمی داشت و آن عبارت بود از «پیوستگی فکری و عملی با امام و شرکت در فعالیتی که به ابتکار و رهبری امام در جهت بازیافتن حق غصب شده و تشکیل نظام علوی و اسلامی در سطوح مختلف فکری، سیاسی و احیاناً نظامی انجام می‌گرفت». این پیوستگی، همان است که در فرهنگ شیعه «ولایت» نامیده می‌شود. در واقع شیعه، نامی بود برای حزب امامت؛

حزبی که به رهبری امام به فعالیت‌های معینی سرگرم بود و همچون همه‌ی حزبها و سازمانهای معترض در دوران اختناق، با استتار و تقیه می‌زیست. و این چیزی نیست که بتوان برای اثبات آن در انتظار دلایل صریح نشست؛ چرا که هرگز بر سر در یک خانه‌ی پنهان، نباید و نمی‌توان در انتظار تابلویی بود که بر آن نوشته باشند: «این یک خانه‌ی پنهان است».

فصل چهاردهم:

امام کاظم (ع)

مقطع سی و پنج ساله دوران امامت موسی بن جعفر علیه السلام یکی از مهم ترین مقاطع زندگی نامه ائمه علیهم السلام است. ایشان در دوران دو تن از مقتدرین سلاطین بنی عباس، منصور و هارون و دو تن از جبارین آنها، مهدی و هادی، و زندگی می کردند. جریانهای فکری و عقیدتی در این دوران، برخی به اوج رسیده و برخی زاده شده و فضای ذهنی را از تعارضات، انباشته و حربهای در دست قدرت مداران، و آفتی در هوشیاری اسلامی و سیاسی مردم گشته و میدان را بر علم داران صحنه معارف اصیل اسلامی و صاحبان دعوت علوی، تنگ و دشوار ساخته بود. در این دوران، شعر و هنر، فقه و حدیث و حتی زهد و ورع، در خدمت ارباب قدرت در آمده و مکمل ابزار زر و زور آنان گشته بود. در این دوران، تنها چیزی که می توانست مبارزه و حرکت فکری و سیاسی اهل بیت (علیهم السلام) و یاران صدیق آنان را مجال رشد و استمرار بخشد، تلاش خستگی ناپذیر و جهاد خطیر آن بزرگواران بود و توسل به شیوهی الهی تقیه. نکته مهم اینکه، کاوشگران تاریخ اسلام، سهم شایسته ای از توجه را که باید به حادثه عظیم و بی نظیر «حبس طویل المدت» آن امام همام اختصاص می یافت، بدان اختصاص نداده و در نتیجه از جهاد خطیر آن بزرگوار غافل مانده اند. بدین ترتیب است که عظمت حیرت آور و دهشت انگیز جهاد حضرت موسی بن جعفر (ع) آشکار می گردد.

تلاش خستگی ناپذیر و توسل به شیوه تقیه

زندگی موسی بن جعفر (ع) یک زندگی شگفت آور و عجیبی است. اولاً در زندگی خصوصی آن حضرت مطلب برای نزدیکان آن حضرت روشن بود. هیچکس از نزدیکان آن حضرت و خواص اصحاب آن حضرت نبود که نداند ایشان برای چه دارد تلاش می‌کند. یک راوی از نزدیکان امام می‌گوید من وارد شدم دیدم در اتاق امام موسی کاظم (ع) سه چیز می‌باشد. ۱- لباس خشک و خشن (لباس رزم) ۲- شمشیر ۳- مصحف (قرآن). در اتاق خصوصی حضرت که جز اصحاب خاص آن حضرت کسی به آن اتاق دسترسی ندارد، نشانه‌های یک آدم جنگی مکتبی، مشاهده می‌شود. شمشیری هست که نشان می‌دهد هدف، جهاد است. لباس خشنی هست که نشان می‌دهد وسیله، زندگی خشونت بار رزمی و انقلابی است؛ و قرآنی هست که نشان می‌دهد هدف، این است، می‌خواهیم به زندگی قرآن برسیم با این وسایل و این سختی‌ها راهم تحمل کنیم، اما دشمنان حضرت هم این را حدس می‌زدند.

هیچ دورانی به گمان من بعد از دوران امام سجاد (ع)، به سختی دوران امام موسی بن جعفر (ع) نبود. دورانی است که چهار خلیفه به حکومت می‌رسند در این زمان سی و پنج ساله‌ی امامت ایشان، اول منصور عباسی ده سال و بعد پسر او مهدی است که او هم ده سال خلافت کرد. بعد پسر مهدی، هادی عباسی است که یک سال خلافت کرد، بعد از او هارون الرشید. در حدود دوازده، سیزده سال از دوران خلافت هارون، امام موسی بن جعفر (ع) مشغول دعوت و تبلیغ امامت بودند. در طول این سی و پنج سال، سی و چهار سال که موسی بن جعفر (ع) مشغول تبلیغ امامت و مبارزات خودشان بودند، دفعات مختلف حضرت را از مدینه به بغداد آوردند. علاوه بر این، چندین بار خلفای زمان موسی بن جعفر (ع) برای حضرت به قصد کشتن توطئه چیدند.

نکات بسیار ریز در زندگی این امام هست و ایشان یقیناً یک دورانی را در خفا زندگی می‌کرده است. روایت هست که موسی بن جعفر (ع) مدتی اصلاً در مدینه نبوده، در روستاهای شام تحت تعقیب دستگاه‌های حاکم وقت و مورد تجسس جاسوسها، با لباس مبدل و ناشناس از این ده به آن ده در حرکت بوده است. یک زندگی زیر زمینی که معلوم نبوده کجا است. موسی بن جعفر (ع) خیال می‌کنید یک آقای مظلوم، بی سروصدای سر به زبری در مدینه بود که مأمورین او را کشیدند و آوردند در بغداد یا در کوفه در فلان جا یا بصره زندانی کردند، بعد هم مسموم کردند و از دنیا رفت. قضیه این نبود، قضیه یک مبارزه طولانی، یک مبارزه تشکیلاتی، یک مبارزه‌ای با داشتن افراد زیاد در تمام آفاق اسلامی است.

در زمان دوران حکومت هارون الرشید، دستگاه خلافت او معارضی ندارد و تقریباً بی دردسر و بی دغدغه مشغول حکومت است. هارون خلیفه‌ای سیاست مدار و بسیار باذکات بود. چند ملاقات با موسی بن جعفر (ع) دارد که ملاقاتهای مهمی است. در این ملاقاتها، هارون الرشید تمام آن کارهایی که باید برای قبضه کردن یک انسان و مبارز حقیقی انجام دهد، همه را انجام می‌دهد. تهدید، تطمیع، فریب کاری؛ همه‌ی اینها را انجام می‌دهد. در ملاقاتی می‌گوید، شما بنی هاشم از "فدک" محروم شدید، فدک را از شما گرفتند، حالا من می‌خواهم فدک را به شما برگردانم، بگو فدک کجاست، حدود فدک چیست تا من فدک را به شما برگردانم. حضرت می‌گوید حالا که می‌خواهی فدک را به من بدهی، من حدود فدک را برای تو معین می‌کنم. آن حدودی که امام موسی بن جعفر (ع) برای فدک معین می‌کنند تمام کشور اسلامی آن روز را در برمی‌گرفت. یعنی اینکه تو خیال کنی که ما دعوایمان در آن روز بر سر یک باغستان بود، چند تا درخت خرما بود، این ساده لوحانه است. مسئله ما آن روز هم مسئله چند تا نخلستان و باغستان فدک نبود؛ مسئله خلافت پیغمبر (ص) بود، مسئله حکومت اسلامی بود. یعنی امام صریحاً مسئله داعیه حاکمیت و خلافت را مطرح می‌کند.

دستگاه خلافت می‌دانست خطر موسی بن جعفر (ع)، خطر یک رهبر بزرگی است که دارای دانش وسیع، تقوا و عبودیت و صلاحی است که همه‌ی کسانی که او را می‌شناسند، این را در او سراغ دارند. دارای دوستان و علاقه‌مندانی در سراسر جهان اسلام است، دارای شجاعتی است که از هیچ قدرتی در مقابل خودش ابا و واهمه ندارد، لذا در مقابل عظمت ظاهری سلطنت هارون، آن طور بی‌محابا حرف می‌زند و مطلب می‌گوید. این بزرگترین خطر برای حکومت هارونی است. لذا هارون تصمیم گرفت که این خطر را از پیش پای خودش بردارد. البته مرد سیاست مداری بود؛ این کار را دفعتاً انجام نداد. اول مایل بود که به یک شکل غیرمستقیم این کار را انجام بدهد. بعد دید بهتر این است که موسی بن جعفر (ع) را به زندان بباندازد، شاید در زندان بتواند با او معامله کند، به او امتیاز بدهد، زیر فشارها او را وادار به قبول و تسلیم بکند.

لذا دستور داد موسی بن جعفر (ع) را در مدینه دستگیر کردند. منتها جویری که احساسات مردم مدینه هم جریحه دار نشود. امام را آوردند در مرکز خلافت، در بغداد، آنجا زندانی کردند و این زندان، زندان طولانی بود. البته بارها آمدند در زندان حضرت را تهدید کردند، تطمیع کردند، خواستند آن حضرت را دلخوش کنند؛ اما این بزرگوار با همان صلابت الهی و با اتکالی به پروردگار و لطف الهی ایستادگی کرد. شخصیت موسی بن جعفر (ع) در داخل زندان هم همان شخصیتی است نورانی است مشعل روشنگری است که تمام اطرافش را روشن می‌کند. حرکت فکر اسلامی و جهاد متکی به قرآن دارای چنین حرمتی است، هیچ وقت متوقف نمی‌ماند حتی در سخت‌ترین شرایط. بالاخره موسی بن جعفر (ع) را در زندان مسموم کردند. یکی از تلخی‌های تاریخ زندگی ائمه، همین شهادت موسی بن جعفر (ع) است.

پس از شهادت، از جنازه امام هم می‌ترسیدند. این بود که وقتی که جنازه موسی بن جعفر (ع) را از زندان بیرون آوردند، شعار می‌دادند این کسی است که علیه دستگاه حکومت قیام کرده بوده. ولی جو بغداد برای دستگاه

آنقدر نامطمئن بود که یکی از عناصر خود دستگاه که دید با این وضعیت ممکن است که مشکل برایشان درست بشود، یک نقش دیگری را به عهده گرفت و بر جنازه موسی بن جعفر (ع) کفن قیمتی پوشاند. سپس آن حضرت را با احترام بردند در مقابر قریش، آنجایی که امروز به عنوان "کاظمین" معروف است دفن کردند.

فصل پانزدهم:

امام رضا (ع)

هنگامی که موسی بن جعفر (ع) در زندان هارون شهید شد، در قلمرو وسیع سلطنت عباسی، اختناق کامل حکم فرما بود. در آن فضای گرفته که به گفته یکی از یاران علی بن موسی (ع) "از شمشیر هارون خون می‌چکید"، بزرگترین هنر امام رضا (ع) آن بود که توانست درخت تشیع را از گزند حادثه به سلامت بدارد و مانع از از پراکندگی و دلسردی یاران پدر بزرگوار شود. با شیوه تقیه آمیز شگفت آوری جان خود را که محور و روح جمعیت شیعیان بود حفظ کرد و در دوران قدرت مقتدرین خلفای بنی عباس و در دوران استقرار و ثبات کامل آن رژیم، مبارزات عمیق امامت را ادامه داد.

تاریخ نتوانسته است ترسیم روشنی از دوران ده ساله زندگی امام هشتم در زمان هارون و بعد از او در دوران پنج ساله جنگهای داخلی میان خراسان و بغداد به ما ارائه کند، اما به تدبیر میتوان فهمید که امام هشتم در این دوران همان مبارزه درازمدت اهل بیت را که در همه اعصار بعد از عاشورا استمرار داشته، با همان جهت گیری و همان اهداف ادامه می‌داده است. فاصله پانزده ساله بعد از شهادت امام هفتم تا آن روز و به ویژه فرصت پنج ساله جنگهای داخلی، جریان تشیع را از آمادگی بیشتری برای برافراشتن پرچم حکومت علوی برخوردار ساخته بود. مامون این خطر را زیرکانه حدس زد و درصدد مقابله با آن برآمد و به دنبال همین ارزیابی و تشخیص بود که ماجرای دعوت امام هشتم از مدینه به خراسان و پیشنهاد الزامی ولیعهدی به آن حضرت

پیش آمد و این حادثه که درهمه‌ی دوران طولانی امامت کم نظیر و یا در نوع خود بی نظیر بود، تحقق یافت.

در مسئله ولیعهدی، امام هشتم در برابر یک تجربه تاریخی عظیم و یک نبرد پنهانی سیاسی که پیروزی یا ناکامی آن می‌توانست سرنوشت تشیع را رقم بزند، واقع شد. اما امام هشتم با تدبیری الهی بر مأمون فائق آمد و او را در میدان نبرد سیاسی‌ای که خود به وجود آورده بود، به طور کامل شکست داد. بطوری که سال دویست و یک هجری، یعنی سال ولایتعهدی آن حضرت، یکی از پربرکت ترین سالهای تاریخ تشیع شد و نفس تازه‌ای در مبارزات علویان دمیده شد. مأمون از دعوت امام هشتم به خراسان چند مقصود عمده را تعقیب میکرد:

هدف اول و مهم ترین آنها، تبدیل صحنه‌ی مبارزات حاد انقلابی شیعیان به عرصه‌ی فعالیت سیاسی آرام و بی خطر بود. هدف دوم، تخطئه‌ی ادعای تشیع مبنی بر غاصبانه بودن خلافت‌های اموی و عباسی و مشروعیت دادن به این خلافت‌ها بود. سوم اینکه، مأمون با این کار، امام را که همواره یک کانون معارضة و مبارزه بود در کنترل دستگاه‌های خود قرار می‌داد و به جز خود آن حضرت، همه‌ی سران و گردنکشان و سلحشوران علوی را نیز در سیطره خود در می‌آورد، و این موفقیتی بود که هرگز هیچ یک از اسلاف مأمون چه بنی امیه و چه بنی عباس بر آن دست نیافته بودند. چهارم اینکه امام را که یک عنصر مردمی و قبله امیدها و مرجع سؤالات و شکوه‌ها بود، در محاصره مأموران حکومت قرار می‌داد و رفته رفته رنگ مردمی بودن را از او می‌زدود و میان او و مردم و سپس میان او و عوطف و محبت‌های مردم فاصله می‌افکند.

هدف پنجم این بود که با این کار برای خود وجهه و حیثیتی معنوی کسب می‌کرد. طبیعی بود که در دنیای آن روز همه او را بر اینکه فرزندی از پیغمبر و شخصیت مقدس و معنوی را به ولیعهدی خود برگزیده و برادران و فرزندان خود را از این امتیاز محروم ساخته است، ستایش کنند. ششم آنکه در پندار مأمون، امام با این کار به یک توجیه گر دستگاه خلافت بدل

می‌گشت. شخصی در حد علمی و تقوایی امام با آن حیثیت و حرمت بی نظیر اگر نقش توجیه حوادث را در دستگاه حکومت برعهده می‌گرفت، هیچ نغمه مخالفی نمی‌توانست خدشه‌ای بر حیثیت آن دستگاه وارد سازد.

حقا باید گفت سیاست مأمون از پختگی و عمق بی‌نظیری برخوردار بود، اما آن سوی دیگر این صحنه نبرد، امام علی بن موسی الرضا (ع) است که زیرکی شیطنت‌آمیز مأمون و تدبیر پخته و همه‌جانبه او را به حرکتی بی‌اثر و بازیچه‌ای کودکانه بدل می‌کند. به طوری که بعد از گذشت مدتی کوتاه ناگزیر شد همه‌ی تدابیر گذشته‌ی خود را کان‌لم‌یکن شمرده و همان شیوه گذشتگان خود را در برابر امام (ع) در پیش بگیرد.

تدبیر امام رضا (ع) در خنثی‌سازی سیاست پیچیده و پخته‌ی مأمون را می‌توان اینگونه بر شمرد:

۱- امام رضا (ع) نارضایتی خود را از سفر به خراسان را به طور گسترده در فضای مدینه اعلام می‌کند. در وداع با پیغمبر (ص)، در وداع با خانواده اش هنگام خروج از مدینه، در طواف کعبه که برای وداع انجام می‌دهد، با گفتار و زبان دعا و اشک، بر همه ثابت کرد که این سفر، سفر مرگ اوست.

۲- هنگامی که در مرو پیشنهاد ولایتعهدی آن حضرت مطرح شد، حضرت به شدت استنکاف کردند و تا وقتی مأمون صریحا آن حضرت را تهدید به قتل نکرد، آن را نپذیرفتند.

۳- امام رضا (ع) ولایتعهدی را مشروط به عدم دخالت در هیچ یک از شئون حکومت می‌پذیرد. روشن است که عضوی در دستگاه حکومت که چنین با اختیار و اراده خود، از همه‌ی مسؤولیت‌ها کناره می‌گیرد نمی‌تواند نسبت به آن دستگاه صمیمی و طرفدار آن باشد.

۴- بهره‌برداری امام رضا (ع) از ماجرای ولایتعهدی، اعلام آشکار داعیه‌ی امامت شیعه بود. امام با قبول ولایتعهدی دست به حرکتی می‌زند که در تاریخ زندگی ائمه پس از پایان خلافت اهل بیت در سال چهلیم هجری تا آن روز و تا آخر دوران خلافت بی‌نظیر بوده است، و آن برملا کردن داعیه امامت

شیعی در سطح عظیم و دریدن پرده غلیظ تقیه و رساندن پیام تشیع به گوش همه‌ی مسلمانان است. تریبون عظیم خلافت در اختیار امام قرار گرفت و امام در آن، سخنانی را که در طول یکصد و پنجاه سال جز در خفا و با تقیه و به خواص و یاران نزدیک گفته نشده بود به صدای بلند فریاد کرد و با استفاده از امکانات معمولی آن زمان که جز در اختیار خلفا و نزدیکان درجه یک آنها قرار نمی گرفت، آن را به گوش همه رساند. محدثین و متفکرین شیعه معارفی را که تا آن روز جز در خلوت نمی شد به زبان آورد، در جلسات درسی بزرگ و مجامع عمومی بر زبان راندند.

۵- در حالی که مامون امام (ع) را جدا از مردم می‌پسندید و این جدایی را در نهایت وسیله‌ای برای قطع رابطه‌ی معنوی و عاطفی میان امام (ع) و مردم می‌خواست، امام (ع) در هر فرصتی خود را در معرض ارتباط با مردم قرار می‌داد.

۶- نه تنها سرجنابان تشیع از سوی امام (ع) به سکوت و سازش تشویق نشدند، بلکه قرائین حاکی است که باعث دلگرمی شورشگران و مخالفان حکومت شد که دوران عمر خود را در کوههای صعب العبور و آبادیهای دوردست می‌گذرانند. بطوری که با حمایت امام (ع) حتی مورد تجلیل و احترام حتی کارگزاران حکومت در شهرهای مختلف نیز قرار گرفتند.

یک سال پس از اعلام ولیعهدی وضعیت چنین است. مامون، علی بن موسی (ع) را از امکانات و حرمت بی حد و مرز برخوردار کرده است، اما همه می‌دانند که این ولیعهد عالی مقام در هیچ یک از کارهای دولتی یا حکومتی دخالت نمی کند و به میل خود از هر آنچه به دستگاه خلافت مربوط می‌شود روگردان است و همه می‌دانند که او ولیعهدی را به همین شرط که به هیچ کار دست نزد قبول کرده است.

مأمون چه در متن فرمان ولایتعهدی و چه در گفته‌ها و اظهارات دیگر، حضرت را به فضل و تقوا و نسب رفیع و مقام علمی ستوده است و او اکنون در چشم آن مردمی که برخی از او فقط نامی شنیده و گروهی بغض او را

همواره در دل پرورنده بودند، به عنوان یک چهره درخور تعظیم و تجلیل و یک انسان شایسته خلافت که از خلیفه به سال و علم و تقوی و خویشی با پیغمبر، بزرگتر و شایسته تر است شناخته اند. مأمون نه تنها با حضور او نتوانسته معارضان شیعی را به خود خوشبین و دست و زبان تند آنان را از خود و خلافت خود منصرف سازد، بلکه حتی علی بن موسی (ع) مایه امان و اطمینان و تقویت روحیه آنان نیز شده است. در مدینه و مکه و دیگر اقطار مهم اسلامی نه فقط نام علی بن موسی (ع) به تهمت حرص به دنیا و عشق به مقام و منصب از رونق نیفتاده، بلکه حشمت ظاهری بر عزت معنوی او افزوده شده و زبان ستایشگران پس از ده ها سال به فضل و رتبه معنوی پدران مظلوم و معصوم او گشوده شده است.

مامون نه تنها چیزی به دست نیاورد که بسیار چیزها را از دست داده بود. این جا بود که مامون احساس شکست و خسران کرد و درصدد برآمد که خلاءهای فاحش خود را جبران کند؛ و خود را محتاج آن دید که پس از این همه سرمایه گذاری سرانجام برای مقابله با دشمنان آشستی ناپذیر دستگاه خلافت یعنی ائمه علیهم السلام به همان شیوه گذشتگان متوسل شود. در ماه صفر دویست و سه هجری یعنی قریب دو سال پس از آوردن آن حضرت از مدینه به خراسان و یک سال و اندی پس از صدور فرمان ولیعهدی به نام آن حضرت، دست خود را به جنایت بزرگ و فراموش نشدنی قتل امام (ع) آلوده کرد.

فصل شانزدهم:

امام جواد، امام هادی و امام عسکری (ع)

امام جواد (ع) نشانه مقاومت است، انسان بزرگی است که تمام دوران کوتاه زندگی اش با قدرت مزور و ریاکار خلیفه عباسی مأمون مقابله و معارضه کرد و هرگز قدمی عقب نشینی نکرد و تمام شرایط دشوار را تحمل کرد و با همه شیوه‌های مبارزه ممکن، مبارزه کرد. امام جواد (ع) اولین کسی بود که به طور علنی بحث آزاد را بنیانگذاری کرد. در محضر مأمون عباسی، با علما و داعیه داران و مدعیان و موجهان، درباره دقیقترین مسائل حرف زد و استدلال کرد و برتری خود را و حقانیت سخن خود را ثابت کرد. بحث آزاد، در زمان ائمه هدی رایج بوده است و در زمان امام جواد به وسیله آن امام بزرگوار با آن شکل نظیف انجام گرفته است.

در نبرد امام هادی (ع) و خلفایی که در زمان ایشان بودند، آن کس که ظاهراً و باطناً پیروز شد، حضرت هادی (ع) بود. در زمان امامت آن بزرگوار، شش خلیفه حکومت کردند. آخرین آنها معتز بود که حضرت را شهید کرد و خودش هم به فاصله‌ی کوتاهی مرد. حضرت هادی (ع) چهل و دو سال عمر کردند که بیست سالش را در سامرا بودند؛ آنجا مزرعه داشتند و در آن شهر کار و زندگی می‌کردند. سامرا در واقع مثل یک پادگان بود که آن را معتصم ساخت تا غلامانی را که از ترکستان و سمرقند و از همین منطقه مغولستان و آسیای شرقی آورده بود، نگه دارد.

عده قابل توجهی از بزرگان و افراد شیعه در زمان امام هادی (ع) در سامرا جمع شده بودند به گونه‌ای که دستگاه خلافت هم آنها را نمی‌شناخت؛ چون

اگر می‌شناخت، همه شان را تارومار می‌کرد. حضرت توانست آنها را اداره کند و به وسیله آنها پیام امامت را به سرتاسر دنیای اسلام با نامه نگاری و روشهای دیگر برساند. آنها شبکه‌های شیعه را در قم، خراسان، ری، مدینه، یمن و در مناطق دوردست و در همه‌ی اقطار دنیا رواج دادند.

در هیچ زمانی ارتباط شیعه و گسترش تشکیلاتی شیعه در سرتاسر دنیای اسلام، مثل زمان حضرت جواد (ع) و حضرت هادی (ع) و حضرت عسکری (ع) نبوده است. وجود وکلا و نواب وهمین داستانهایی که از حضرت هادی و حضرت عسکری (ع) نقل می‌کنند نشان دهنده‌ی همین معناست. ائمه (علیهم السلام) در طول این ۲۵۰ سال امامت، یعنی از روز رحلت پیامبر نبی مکرم اسلام (ص) تا روز وفات حضرت عسکری (ع) ۲۵۰ سال است، خیلی زجر کشیدند، کشته شدند، مظلوم واقع شدند و جا هم دارد برایشان گریه کنیم؛ مظلومیت شان دلها و عواطف را به خود متوجه کرده است. اما این مظلوم‌ها غلبه کردند؛ هم مقطعی غلبه کردند و هم در مجموع و در طول زمان.

فصل هفدهم:

غایت حرکت انسان ۲۵۰ ساله

اصل مهدویت مورد اتفاق همه‌ی مسلمانان هاست. ادیان دیگر هم در اعتقادات خودش، انتظار منجی را، در نهایتِ زمانه دارند. آنها هم در یک بخش از قضیه، مطلب را درست فهمیده اند؛ اما در بخش اصلی قضیه، که معرفت به شخص منجی است، دچار نقص معرفتند. شیعه، با خبرِ مسلم و قطعی خود، منجی را با نام، با نشان، با خصوصیات، با تاریخ تولد، می‌شناسد. او وجود دارد؛ یک انسان واقعی، مشخص، با نام معین، با پدر و مادر مشخص و در میان مردم است و با آنها زندگی می‌کند.

وجود مقدس حضرت بقیه الله الاعظم (عج) استمرار حرکت نبوت‌ها و دعوت الهی می‌باشد. این، بدین معناست که آن حرکتِ عظیمِ نبوت‌ها، آن دعوت الهی به وسیله پیامبران، در هیچ نقطه‌ای متوقف نشده است. بشر به پیامبر و به دعوت الهی و به داعیان الهی احتیاج داشته است و این احتیاج تا امروز باقی است و هر چه زمان گذشته، بشر به تعالیم انبیا نزدیکتر شده است. نکته بعدی در باب مهدویت، انتظار فرج است. انتظار فرج یک مفهوم بسیار وسیع و گسترده‌ای است. یعنی اینکه بشریت اگر می‌بیند که طواغیتِ عالم، تَرکتازی و چپاولگری می‌کنند نباید خیال کند که سرنوشت دنیا همین است. نباید تصور کند که بالاخره چاره‌ای نیست؛ نه، بداند که این وضعیت یک وضعیت گذراست. مسلمان با درسِ انتظار فرج، می‌آموزد که هیچ بن بست‌ی در زندگی بشر وجود ندارد که نشود آن را باز کرد و لازم باشد که انسان، ناامید دست روی دست بگذارد.

لذا انتظارِ فرج را افضل اعمال دانسته اند؛ معلوم می‌شود انتظار، یک عمل است، بی عملی نیست. نباید اشتباه کرد، خیال کرد که انتظار یعنی اینکه دست روی دست بگذاریم و منتظر بمانیم تا یک کاری بشود. انتظار، یک عمل است، یک آماده سازی است، یک تقویت انگیزه در دل و درون است، یک نشاط و تحرک و پویا بی است در همه‌ی زمینه‌ها. انتظار یعنی قانع نشدن، قبول نکردن وضع موجودِ زندگی انسان و تلاش برای رسیدن به وضع مطلوب؛ که مسلّم است این وضع مطلوب با دستِ قدرتمند ولیّ خدا، حضرت حجت بن الحسن (عج) تحقق پیدا خواهد کرد. تشکیل نظام جمهوری اسلامی یکی از مقدمات این حرکت عظیم تاریخی است. هر اقدامی در جهت استقرار عدالت، یک قدم به سمت آن هدف والاست.

جامعه‌ی مهدوی آن دنیایی است که همه‌ی پیامبران برای تامین آن ظهور کردند و امام زمان (عج) می‌آید تا آن را بسازد. انبیای الهی از آغاز تاریخ بشریت یکی پس از دیگری آمدند تا جامعه را و بشریت را قدم به قدم به آن جامعه آرمانی و آن هدف نهایی نزدیک کنند. انبیاء همه موفق شدند، حتی یک نفر از رسولان الهی هم در این راه و در این مسیر ناکام نماند.

امام زمان (عج) جامعه اش را بر این چند پایه بنا می‌کند؛ اولاً بر نابود کردن و قلع و قمع کردن ریشه‌های ظلم و طغیان. یعنی درچنین جامعه‌ای باید ظلم و جور نباشد. دوم، خصوصیت جامعه ایده آلی که امام زمان (عج) آن را می‌سازد، بالا رفتن سطح اندیشه انسان است؛ هم اندیشه علمی انسان، هم اندیشه اسلامی انسان. یعنی در دوران آن حضرت ما باید نشانی از جهل و بی سوادگی و فقر فکری و فرهنگی در عالم پیدا نکنیم. خصوصیت سومی که جامعه امام زمان دارد این است که در آن روز همه‌ی نیروهای طبیعت و همه‌ی نیروهای انسان استخراج می‌شود، چیزی در بطن زمین نمی‌ماند که بشر از آن استفاده نکند. اینهمه نیروهای معطل طبیعی، این همه زمین‌هایی که می‌تواند انسان را تغذیه کند، این همه قوای کشف نشده، مانند نیروهایی که قرنها در تاریخ بود. جمله دیگر و خصوصیت دیگر این است که محور در

دوران امام زمان، محور فضیلت و اخلاق است. هر کس دارای فضیلت اخلاقی بیشتر است او مقدم تر و جلوتر است.

تبلیغات غلط در ذهن مردم اینجور فرو کرده بود که قبل از قیام حضرت مهدی (عج) هر اقدامی و حرکت اصلاحی بی فایده است. استدلال می کردند به اینکه دنیا باید پر بشود از ظلم و جور تا بعد حضرت مهدی ظهور کند و تا دنیا پر از ظلم و جور نشده باشد، حضرت مهدی ظهور نخواهد کرد. می گفتند که آن حضرت ظهور می کند بعد از آن که دنیا پر از ظلم و جور شده باشد. انقلاب ما در راه آن هدفی که امام زمان برای تأمین آن هدف مبعوث می شود و ظاهر می شود یک مقدمه لازم و یک گام بزرگ است. ما اگر این گام بزرگ را بر نمی داشتیم، یقیناً ظهور ولی عصر (عج) به عقب می افتاد. هر چه بتوانید از لحاظ کمیت و مقدار، تعداد مسلمانان مؤمن و مخلص را افزایش بدهید، باز به امام زمان و زمان ظهور ولی عصر نزدیکتر می شوید. پس ما می توانیم قدم به قدم جامعه خود و زمان و تاریخ خود را به تاریخ ظهور آن حضرت نزدیک کنیم.

تک تک افراد جامعه ما توسط به ولی عصر و آشنا یی با آن حضرت و راز و نیاز با آن بزرگوار و سلام به آن حضرت و توجه به آن حضرت را بایستی یک وظیفه و یک فریضه خودشان بدانند و دعا کنند برای آن حضرت. و این دعای "اللهم کن لولیک" یکی از انواع دعاهاى فراوانی است که وجود دارد، و زیاراتی که در کتابها هست که همه این زیارات علاوه بر اینکه بُعد فکری و آگاهی بخشی و معرفت دارد برای ما که آنها را بخوانیم، بُعد روحی و قلبی و عاطفی و احساسی هم دارد و ما به این احتیاج داریم.

مدت امامت	نام	مقام
۳۰ سال	حضرت علی (ع)	امام اول
۱۰ سال	حضرت حسن (ع)	امام دوم
۱۱ سال	حضرت حسین (ع)	امام سوم
۳۵ سال	حضرت سجاد (ع)	امام چهارم
۱۹ سال	حضرت محمد باقر (ع)	امام پنجم
۳۴ سال	حضرت جعفر صادق (ع)	امام ششم
۳۵ سال	حضرت موسی کاظم (ع)	امام هفتم
۲۰ سال	حضرت رضا (ع)	امام هشتم
۱۷ سال	حضرت محمد تقی (ع)	امام نهم
۳۳ سال	حضرت علی نقی (ع)	امام دهم
۶ سال	حضرت حسن عسکری (ع)	امام یازدهم
بسیار طولانی	حضرت ولی عصر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)	امام دوازدهم
۲۵۰ سال	مجموع مدت امامت	